



خطی - فهرست شده

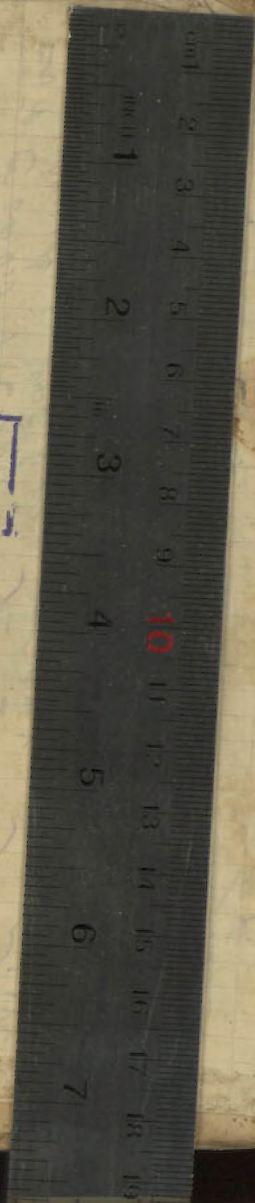
۳۳۱۴



۱۳۰/

۱۵۰۰۱

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷



۷۷۹۲	شماره ثبت کتاب	۷۷۹۲
۱۳۱۲	بازدید شد	۱۳۱۲
کتابخانه مجلس شورای ملی	کتاب ترجمه و شرح مدخل منطق در علم نجوم	موضوع
تألیف حبیب الدین محمد طریب	موضوع	موضوع
۳۳۱۴	۳۳۱۴	۳۳۱۴

نسخه ، فهرست شده  
۳۳۱۴



۱۳۰/

۱۵۰۱

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

۷۹۷۷

شماره ثبت کتاب	۷۸۳۸۲ ۸۱۱۱
موضوع	بازدید شد ۱۳۱۲
سازش	سازش
کتابخانه مجلس شورای ملی	کتابخانه و شرح مدخل منظم در علم نجوم

۱۳۱۲



۱۳۵۵ هـ



شماره ۲۳۱۴  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

ردیف	شرح	مبلغ	تاریخ	ملاحظات
۱	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۲	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۳	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۴	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۵	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۶	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۷	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۸	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۹	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	
۱۰	بیمه عمر	۱۰۰۰۰۰	۱۳۵۵/۰۱/۰۱	

والمزك والمزك الم  
والسعود القادر  
البافر والمضور والم  
العادل والمضور  
والمضور الم







بسم الله الرحمن الرحيم  
 بنام خداوند لوح و قلم که از پستی به پستی می  
 خدائی که این را جویدی پیر **بیا** هست از انجم و ماه و مهر  
 ز آب و آتش ز خاک و ماه **چنین** طرفه نیاید عالم ز راه  
 مدخل هر کتاب شرح خواهد نمود و منقح هر کتاب **بیان** خواهد  
 منقوره حمد حکیمیت که بقلم قدرت و ثبات قرصه گوین  
 و جدول حیات بر لوح وجود کائنات کشیده **صورت** خواهد  
 و صفی فلک خضرا را بر قوم بخوم و لغوش که **کتاب** تو اقبال ازین  
**الشیاء الذی انزلنا الیک** که ازین و محلی نموده و صد  
 صلوات **جمیع** عاقبت محمودی است که بی هیچ حاجت و ستود  
 عمل **شرعی** عمل صحیح و مقبول فی و بی استیصال و قیام  
 دین و ملت همگی پس بدرجات قبول امکان اجتماع و  
 فی رسولی که میرا رساند **شما** عیان را از خفیه نیران و  
 حرمان با وج **رستگاری** و شرف

علیه

عبارت در وی دل کربا کررما  
 چنانکه هیچ خطر لرزه ای  
 هیچ

علیه و الهام است لافلاک الیران و علی الدوا صحابه باقی  
 لیس الطایر فیما الطیران **و بعد** بر خایر عیسی بر ایر و خواطر  
 قدی اثر از باب الب صرت اظهار و سمت آشته مار داد  
 که کتاب مدخل منظوم در علم نجوم **نسخه** جامعه القواعد و کثرة القواف  
 و چون در سبک نظم انشایم یافته عرایس نغایس **نویس** خواهد  
 حجره اطلاق و احقا محجوب و محضی مانده **بند** کمرین **حلی**  
 بن محمد طریق **عنه** و بنده رب المحبیب خواست که آن پروک  
 نشین حجاب با بر منصفه ظهور جلوه داده **چند** کلمه کتب  
 که متضمن توضیح و تاقین معانی و متکفل تبیین حقایق مبانی  
 آن باشد در سبک تحریر مثبت گرداند امید که اگر **بر** و  
 اطلاع یابند آنچه قابل اصلاح بود اصلاح فرمایند و آنچه  
 حد تقویم و بفرستند **نعم** حاج باشد بذل عفو بر زوایل دارند  
 سائر معایب **نشد** و منظر مثال **کار** بحال ایشان  
 من عفی و اصلاح فاجده **علی** الله مظهر زکر و بابت **الهی**  
 و التوفیق

ت  
نسخه  
فخاسه  
نصف العالم



بسم رب العالمین  
الحمد لله رب العالمین

مرد و زانسان که کند تا بنام حق است بخند  
این بیت مضمون کلانم نظام رسول کل نام و تکریم  
و التسمیة که کل اسمی بالی لم یبدأ به بسم الله هو  
ابتدا آحاد و درین مقام از ابتدا بنام خدا است که ابتدا ای را تمام  
الله بگوید و گفت که در ابتدا سخن از خدا گویند یا از خیری و بکری  
بسم الله الرحمن الرحیم نیز ابتدا ای را تمام و التسمیة که بگوید  
خبر و کلام است و بدو ایات این رساله که درین خفیف مجنون قدوس  
یالم صدر و ابتدا واقع شده و قطع این بیت است مرد و زان  
فعلن سخن و امضا طعن کند فعلن تا بنام فعلن سخن ابتدا فعلن کند  
فعلن و برین قبایس کن قطع و بعد از این است را ملک لم یزل کریم  
و قدیم صانع به بدل سکیم و علم هر نفسی ازین بیت صفات صفات  
الله و معانی این الفاظ برین منوال است که هر کس در اول ملک یعنی  
موجودات مخلوقات حضرت خست آمده و هم لم یزل بیکار  
بجوده و هرگز نبوده و نخواهد بود که ذات او محدود باشد بیکم کریم  
او نه و می

بسم رب العالمین  
الحمد لله رب العالمین

و او به معنی آمده است اول معنی بود و معنی نبش است و بنام  
مسکونند طرل کریم ای جوارد و هم معنی خبر کفوله تعالی الی الله  
لقرآن کسبیم ای عزیز این لفظ را بحد و معنی بر ذات واجب الوجود  
اطلاق می توان کرد چجب رقم جدید معنی وجود و اول اول است  
و سابق بر وجود و عدم نیست بر خلاف مخلوقات چجب صانع  
یعنی الله تعالی صانع بر صنوع و خالق بر مخلوق است شمس به بدل  
بدل و پیش خود را از جهت هم کسبیم این لفظ به معنی آمده است  
و مبر و معنی او را بر ذات واجب الوجود و الطاق توان بود  
معنی احکام آمده و احکام آفریدن است با است از روی حق  
و ایتقان مدبر و هم معنی عالم آمده و واسطه آن حکمت و لغت علت  
کفوله تعالی تو فی الحکمة ای توفی الحکم تنظیم  
یعنی حضرت خست و است برادر و خفیا که نمیدانند برادر  
و خفیات هیچ غالی از خفوات کفوله حل طو لعلم  
بذات الصدوق و عالمیت بقا صلی علیه و آله

کفوله تعالی



وقوع و بعد از وجود **بن** آنکه هفت دانه و ده و دو چهار  
 کردید که پس نبش **ر** شرح مراد از هفت که یک سبع است  
 که اسمی ایشان درین بیت مندرجست **بن** قمر است عطا  
 زهره **بن** شمس و پنج و شتری زحل و از نه مراد افلاک است  
 و از ده و دو و از ده برج و سماعی این هر دو بعد ازین  
 شود و مراد از چهار را که آن است که آن آتش هوا و  
 و خاکست یعنی حضرت جلت عظمه این اشیای عظیم را  
 خلق کرده که بچسبند و معاون او نبود **بن** پس از این  
 فزون از حد کردید دلیل مستحق **بن** درین شرح  
 نیست که هر شئی از مخلوقات دلیل واضح است بر وجود  
 و حسب سبب آنکه وجود مصنی بی صانع ممکن نیست چنانچه  
 حصول نیایی بنا پس چندین آسمانها و کواکب ثوابت  
 و سیار و ارکان رجب بی خالق تواند بود فلانچه هر یک دلیل  
 واضح باشد بر ذات معبود **بن** داد ما عقل تا بدانستیم

نیز توفیق تا توانستیم **بن** یعنی حضرت عزت با عقل او  
 تا بدانستیم ذات و صفات او را و توفیق داد تا توانستیم  
 ذات و صفات او را بدانستیم و عقل تو نیست در سر او  
 که فرق کند میان خیر و شر و از احکام قوت مذکر که گویند و  
 توفیق در لغت کرده اند شئی است موافق شئی دیگر و در  
 اصطلاح اسباب وجود شئی را موافق یکدیگر گردانیدند  
 در بسببیت و در ظرف خاصیت بخیر و معنی دادن توفیق  
 آنست که اسباب را موافق یکدیگر ساخت و بعضی گفته اند که توفیق  
 قادر ساختن خدای تعالی است بنده را بر فعل خیر و این معنی  
 اظهار است **بن** نعمت الهی **بن** طریق مصنفان غیلم ایشان و  
 مآلشان عیم الاحسان برین معنی جاریست که بعد از محبت  
 حضرت عزت جلت عظمه نعمت حضرت رسالت صلی الله  
 و آله بیان میکند بواسطه توسط او میان بنده و معبود پس  
 مصنف شیع آثار سلف نموده میگوید **بن** و انما یزید فی

هر



آسمان کرد و آن پیدایش شد و رفت بر آنکه کرد و رفت و بر  
سبیل مجاز یعنی شهرت و ادون استعمال کنند و بدی یعنی راه  
نمودن است و اینجا از این معنی راه مانده گفته بر سبیل مانده  
چنانچه گویند جل عدل و حضرت رسالت را تشبیه کرده بایمان  
و اصحاب بزرگوار را و با احترام چنانچه تصف خود بدین معنی  
خواهند نمود یعنی از برای ظاهر کردن دینی که راه مانده بجهت حق است  
و اصحاب با احترام او را بیا فریدند کیست آن آسمان صمد را و  
احترامش صحابه با و او را و بمعنی جوانمرد آمده چنانچه سید الخوا  
امیر خرم و در مطلع الا انوار فرموده اند **پیت** را و اگر گفت که پیت  
بند قلم موجب درویشی است و صاحب جمع صاحب است و در او  
صاحب بفرست و آن کسی را گویند که بلا موت بفرست بفرست  
رسیده تا زمان وفات تو من بوده باشد و تشبیه اصحاب  
با شجران اثر است بدین حدیث معجز نظام است که اصحاب  
کالنجوم بایهیم اقتدایم **آهتد** **نجم** **آسمان** و

دی

ولی بچشم زمین اختراعیها و لیکن برده دین با و بر جان  
بر یکی از زمان هر زمان بیکران در و دوشناج یعنی از ما بر جان هر  
یکی از رسول و اصحاب او هر زمان بی پایان در و دوشناج  
**سبب** **نجم** **کتاب** چون بدیدم که در بسط زمین هیچ دانش نرساند  
دانش زمین **ح** بسط و لغت کش و کی را گویند و در اصطلاح انجری  
را گویند که منقسم شود باقیه مختلفه الطایع و بسط بمعنی سطح نیز  
آمده چنانچه در صدر الکتاب اقلیدس مذکور است پس می توان  
بود که مراد از بسط سطح باشد و این معنی درین موضع انبساط  
**نمیت** از دانش نجومی به **کامل** و کج حکمت فیه  
**نجوم** و انجم جمع نجوم است و نجوم در لغت ستاره را گویند و چون  
محوست عنه این علم احوال ستاره را و اوضاع سیارات است و در  
علم نجوم میگویند و سبب ترجیح علم نجوم بر سایر علوم بعد از علم  
دین است که سعادت و نحوست سعادت و اختیارات  
این علم متعلق بآدمیان انسانست چنانچه پوشیده نمیت



برادوالالباب که معرفت علم نجوم مفید است که اگر ساعتی بخش  
باشد آن از آن احتراز نماید و اگر ساعتی سود باشد بدان جهت  
و اهتمام کند پس خورشید ساعات و اختیارات متعلق بدان  
آن باشد و بدان آن اشرف مطلق است فلا هم  
علمی که بدان آن باشد اشرف علوم خواهد بود و این است  
کل نام علیه التیة و السلام علم طب باو هم متعلق او که بدان آن  
مقدم داشته بر علم دین درین حدیث که العلم علان علم الاند  
و علم الا دیان و اظهار است که مراد مضاف از علم نجوم علم  
بیات باشد و غایت آن علم معرفت صیانت چرخ از آن  
کمال قدرت حاصل جلت عظمت تعیین می شود پس ازین جهت اشرف  
علوم باشد و معنی آنکه در کتب حکمت فریه است که تحقیق  
مسائل بیات کما ینبی نمی توان نمود از نجوم تا اقام  
علم حکمت از آله و ریاضی و طبیعی معلوم نباشد پس در نجوم  
حکمت فریه باشد یعنی فراوان **م** کردم آغاز ندان منظم

متعلق

باید کردم در و بسی از علوم **ج** مدخل موضع در آمدت و مختصری  
که مشتمل باشد بر سئله چنانچه از علم مدخل گویند بسبب این که  
نسبت بآن علم نمیزد درمی شود که از آن در دران علم درمی آید  
و چون باین مختصر علم نجوم درمی توان آمد او را مدخل نام  
نهاد و چون در سلسله نظم منظمیت مدخل را بقصد  
مقتدر ساخت و اطلاق لفظ علوم از قبیل اطلاق لفظ  
جمعت بر مافوق واحد که آن دوهست یا بیشتر بسبب  
مضاف درین رساله از علم بیات و نجوم بحث نموده و  
بسر می توان گفت که علم معنی تصدیق آمده پس تصدیق  
بر سئله از علم نجوم علمی باشد فلما جرم علوم بافضاحت او روم  
تا هر آن کس که یاد گیرد این **ج** کرد از فاضلان روی  
**ج** یعنی هر کس این کتاب مدخل منظم را یاد گیرد از فاضلان  
خواهد بود **و در بیات افلاک** قول از بیات فلک گویم **ج**  
پس با حکام احتراز بویم **ج** ظاهر که مراد از بیات فلک



عدد و ترتیب افلاک است چه آنچه درین موضع قبل از بیان احکام  
 اختراص گفته امین است و ترتیب و عدد از جمله عوارض افلاک  
 و هیأت و عرض مترادفانند **م** افزیننده بری ملک  
 و آنکه نه افزین چرخ فلک **ج** قسیمه هر یک ازین افلاک  
 بفلک برپیل استقاره است از فلک مغزلی بسبب  
 کثرت حرکت او و فلک جمیعیت که روی بترکست بالذات  
 باستقاره در مکان خود و متمیز نیست **م** بر یک ماه و  
 بر دوم تر است **ج** ترتیب افلاک برین موانی که مضاف  
 بیان میکند نسبت بکمان کره ارض است چه بر فلک  
 اول ماه است و او را بعبوری قمر گویند و بر فلک دوم تر است  
 و او را بعبوری عطارد گویند **م** باز ناهید را سیوم تر است  
 و بر فلک سیوم ناهید است که او را اعراب زهره گویند  
 یعنی موهل و لفظ تیر یعنی بخشش یعنی فلک سیوم از افلاک  
 بخشش ناهید است **م** شمس بر چرخ چارتر مدام

بهجده بر چرخ پنجم بهرام **ج** و بر فلک چهارم شمس است او را  
 بطوری قناب گویند و بر فلک پنجم بهرام است و بعبوری  
 او را مریخ گویند **م** ششمین چرخ ششتری را دان بهشتی است  
 منزل کیوان **ج** و بر فلک ششم ششتری است و او را بعبوری  
 جبرئیل گویند و بر فلک هفتم کیوان است و بعبوری او را  
 زحل گویند و برین هفت فلک بعد ازین که اکمل احوال است  
 و مکرر نیست **م** تا زمره که تا ثبات بیرون است یعنی اجز  
 فلک هفتم فلک ششم است که چندین هزار گو که در لیالی  
 مریخی میشود بیرون است و این فلک از فلک البروج گویند چون  
 صور برج برین فلک است چون کوکب است بروی  
 مرکز و زحل فلک توابعش نیز گویند **م** زبر او که جمیع در است  
**ج** و زبر فلک ششم فلک هفتم است که جمیع افلاک در میان  
 او است و بدین سبب که افلاک الا فلک گویند و چون  
 بروی هیچ کوکبی نیست او را فلک طالع نیز گویند و فلک



اعطش نری از من چون اعظم از جمیع افلاک است و دلیل بر  
 ترقیب افلاک در کتب علم هیأت مذکور است و ایراد آن  
 مناسب این رساله بود فلذا جرم غسان بیان از اصول  
 معطوف داشت **م** او همی کرده و نیاساید **ج** خ  
 انجم بکشت او شاید یعنی علی الذوام بی آرام این فلک  
 نهم در سیر است و جمیع افلاک که کوکب در خوف است  
 و طلوع آفتاب کوکب هر روز از افق مشرق و غروب  
 ایشان در افق مغرب حصول شد و برب است  
 است و این حرکت را حرکت یومیسم گویند و بجهت تسهیل



توهم سور افلاک را درین  
 دایره کشیدیم  
 عدد چهار باشد معلوم  
 بشمار بعد ازین پنج  
 بروج جمع جوت

بروج را خاند را گویند که قله عالمی و کونینم بی بروج ضیق  
 و در اصطلاح صورتی را گویند که در دوازده صورت که بر  
 منطقه البروج است **م** حکما پیش ازین حکم رصد احتراز  
 گرفته اند و یک هزار است و بیست و نه بشمار هفتاد  
 ایشان کوکب سیار **ج** حکما چون بیست رصد باشند  
 می نموده اند عدد کوکب را که قابلیت آن داشته که تحقیق  
 سیر ایشان نمایند تحقیق نموده هزار و بیست و نه کوکب یافته اند  
 و از جملة این کوکب مرصوده هفت کوکب را که آن زحل و مشتری  
 و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر است سیاره میگویند و بیست  
 و دوام و سرعت سیر ایشان و کوکب جمع کوکب است کوکب در  
 لغت ستاره را گویند و در اصطلاح جمعیت گروهی که گرد  
 باشد در فلک صغیر باشد فی الجمله **م** نامتفاوت نام دیگر  
 هزار و بیست و دو کوکب دیگر نامتفاوت میگویند چند وجه  
 وجه اول آنکه سیر این کوکب نسبت به کوکب سیاره ظاهر شود



بجهت قلت میزان پس که ثابت اند دوم آنکه از  
 و صورت این که اگر نسبت یکدیگر علی القیاس بر یک حالت پس این  
 ثابت باشد بر حال خود سیوم آنکه تئیه این که اگر نسبت  
 از قدامت و انقضای و این حرکت و سیر این که اگر  
 او را که نکرده بوده اند از زمان بطریق سیر این نسبت این  
 ثوابت نام نهاده اند **م** که از این که نسبت یکدیگر پس از این  
 ثابت است صورتها بر فلک ششم اعتبار نموده اند جهت تبیین  
 حصر معروف است آن که اگر مجموع صورت که برین فلک مقبر است چنان  
 هست است و ازین جمله است و یک صورت در جانب شمالیت  
 و دوازده بر منطقه فلک البروج و یازده در جانب جنوب و  
 تفصیل صورت و اعداد و اگر آن در کتب علمیه است مذکور است  
 باز که در نمره حکمت **ن** ششمین چرخ را در شش قسمت یعنی  
 حکا بعد از تحقیق نموده که اگر فلک ششم را بر دوازده قسم  
 کرده اند و این است این اقسام برین ترتیب که هر فلکی

را

را و قطب منطقه خمر و ترتیب سبب آنکه فلک گرد است و هر  
 که که حرکت کند در مکان خود و نقطه بر روی آن می باشد  
 بالفرقه و آن نقطه و قطب آن کره باشد و چون بر  
 و سبط آن کره دایره فرض کنند که دوری آن و ابراهیم  
 و قطب همه جای برابر باشد از منطقه آن کره گویند  
 و منطقه فلک خمر را معدل القمار میگویند و این قطب  
 معروف و درین بلاد از افق مرتفع است قطب شمالی و  
 دیگر را در برابر او و تحت القمار است قطب جنوبی گویند  
 و منطقه فلک ششم را منطقه البروج و هر یک از دو قطب را  
 قطب فلک البروج می نامند و تقاطع میکند منطقه البروج و معدل  
 القمار و سطح فلک خمر در دو موضع برابر یکدیگر و هر یک از این  
 دو موضع را نقطه اعتدال گویند و آفتاب و ایم برین منطقه  
 که در نقطه را که چون آفتاب از قمر بگذرد و در جانب شمال  
 معدل القمار باشد نقطه اعتدال رسمی خوانند و نقطه



دیگر را که در برابر این نقطه است و چون آفتاب از آنجا دور  
گردد در جانب جنوب معدل النهار را بد نقطه اعتدالی ربعی گویند  
و بعد از این دایره فرض کنند که میکنند و با قطب فلک کثیم  
پوشتم و بدو نقطه از فلک البروج که در آن دو نقطه غایت  
میل فلک البروج است از معدل النهار و این دایره را دایره  
ماره با قطب این ربع خوانند و این دایره منطقه را هم  
قسم میکنند و هر یک از این نقطه را نقطه انقلاب گویند  
اما نقطه را که در جانب شمال است نقطه انقلاب صغری  
و نقطه دیگر را که در برابر او در جانب جنوب است نقطه  
انقلاب کبیری میگویند و هر یک از این دو ناحیه مذکور  
را که حاصلست هر فلک البروج را که فرض است در سطح فلک  
نیم بر قسم برابر کرده اند و دایره عظام دیگر فرض کرده اند  
که برین اقسام دو دو قطب فلک البروج گذارند پس این  
هنگام فلک البروج منقسم باشد بدوازده قسم برابر و چون

نقشه

تمامی نماید و شد اقسام برج گردند هر یکی را نام **ج** یعنی اقسام  
حصول تمام اقسام برجی را بر یکی نام نهادند و سائر  
الذی جعل فی السماء بر وجه **ج** و اگر از آخر آن قیاس  
صورت الی بخش شدست چهار **ج** هر یکی از آن موازی بر یکی  
و انشائی بر آن که در **ج** یعنی بعد از تقسیم فلک  
بروج از نو انشائی است که نزدیک بود به منطقه البروج  
صورت اعتبار نمودند بدین طریق که در محاذی هر یکی از این  
اقسام کوکبی چند واقع شده بودند و حوالی منطقه را انشائی  
ایشان صورتی اعتبار نمودند **م** پس نهادند بشو این ترتیب  
نام برج از صورت برین ترتیب **ج** یعنی بعد از اعتبار صورت  
بر برجی را بمناسبت صورتی که در محاذی آن برج واقع  
بود نامی نهادند و شد اقسام ششم از بروج را غریب  
نام نهادند و بمناسبت آنکه توانستی که در محاذی این یکی  
واقع شده و قریب منطقه البروج بصورت مثل غریب







و این علم و غیره از محققان چنین گفته اند که ثوابت در شمس  
سال شمسی یکدوره را سیر میکند و آنچه بر صد و نوبت از این  
الطولی را غنای معلوم شده موافق قول ابن اعلی است و قی  
الدین مغربی گفته که در همین رصده بعضی از کواکب را خط  
نموده مثل عین الثور و قلب العقرب و هر شصت و شش سال  
شمسی یکدوره را قطع مینمایند و رای اکثری از متاخرین  
قول اوست و آنچه بر صد جدید سلطان الشهداء گفته اند  
که تحقیق اقرب از این و خطا ابعده است معلوم شده و قی  
قول ابن اعلی است و سیر ثوابت مساوی کواکب سیاره  
جانب مغرب شمس حرکت بخلاف سیر فلک اعظم **اول شمس**  
و او دوری در یک سال و برجی در سی روز و نوبت تمام کند و چون  
بمجاذات نقطه اول خط میل شود و نور و باشد و اول فصل بهار شود  
و روز برابر بود و نقطه اعتدال پس از این است و چون بمجاذات  
نقطه اول میزان رسد اول پاییز و شب و روز برابر باشد

و این نقطه اعتدال خریف و چون بمجاذات نقطه اول سرطان رسد  
اول بهار و پس از آن بود و غایت و زمانی روز و کونهای شمس نقطه  
اعتدال صیف و چون بمجاذات نقطه اول جدی رسد اول  
جمله زمستان باشد و غایت کونهای روز و دورانی و نقطه  
اعتدال شمس و اینست **دوم قمر** و او دوری در هر شصت و شش روز  
نقش و دوری تمام نماید و برجی را زیاده از دوری یا کمتر از دوری  
برجی را تمام کند **سوم ماه** و او دوری در قریب سی سال تمام  
کند و برجی در حدود یک سال تمام کند و او دوری در دو  
زده سال قمر تمام کند و برجی در یک سال قمر و ماه نیم دور  
را چون سیر سیر نزدیکه و نیم نقطه کند **چهارم** و او  
دوری در یک سال شمسی تمام کند و برجی را چون سیر یک  
باشد و در هر شصت و شش روز سیر نماید **پنجم** و او دوری  
در حدود یک سال تمام کند و برجی چون سیر یک باشد و در  
شش نوبت روز نقطه سیر شود و از هر کواکب سیاره

و او دوری در قریب سی سال تمام کند و برجی در حدود یک سال تمام کند و او دوری در دو زده سال قمر تمام کند و برجی در یک سال قمر و ماه نیم دور را چون سیر سیر نزدیکه و نیم نقطه کند

نهمه

عطار



آفتاب ماه را نیز تر از این چون از برج کواکب را که از  
 و چون ماه کسب از آفتاب کند و این را نیز از کسب انداخته  
 را نیز از علم و چرخ دیگر از کسب بخیزد و این را نیز از کسب  
 راجع از یعنی بر توالی برج نیز نکند چنانچه از کسب و از  
 حوت بدو روز و کاهای مستقیم از یعنی بر توالی برج گیرند  
 چنانچه از حوت و از کسب و از کسب و از کسب و از کسب  
 و استقامت مستقیم شوند یعنی از جای خود نیکند پس از ماه  
 و آورده ماه و دو آورده روز چهار ماه و دو آورده روز پنج  
 باشد و هشت ماه و دیگر مستقیم بود و شش ماه و سه سیزده  
 ماه چهار ماه راجع و نه ماه دیگر مستقیم و مستقیم و مستقیم و  
 سال نیم دو ماه نیم راجع شود و یک از مازده ماه دیگر مستقیم  
 و مستقیم باشد و هر یک از هفت ماه و نیم یک ماه  
 نیم راجع کرده و یک از شش ماه و دیگر مستقیم شود و عطاره  
 در هر سه ماه و هشت و شش روز و هشت و دو روز راجع بود

و سه ماه و چهار روز و دیگر مستقیم باشد و سبب رجعت  
 و استقامت و اقامت و در کسب علم میات مستقیم است  
 کواکب بسیار را و قوتها اعتبار نموده اند در وضع  
 معینه که چون این کواکب بالین موضع گیرند خوشحال میشوند  
 بخت و شرف و حد و شل و غیره و چنین گفته اند که چون کواکب  
 فایز خود بود مثل شمس باشد و حصارای سالم از غم و صبح از عالم  
 قانع البالی و خوشحال و هیچ قوت را از قوی کواکب این  
 اثر نباشد و سبب تقویم بیان این قوت بسیار قوی دیگر  
 همین است پس برین جلد را که بر دم نام را از خیر  
 صاحبان شناس نام **شش** یعنی این برج را که اساطیر  
 شده از کواکب بسیار صاحبان شناس برین طریق که این  
 برج خانه های کواکب اند بدانکه برین در فلک برج مثل و  
 پاه شایسته قوت کرده اند برج را میان ایشان بدست  
 شش برج را بافتاب و از آن از اسد است تا بعدی بر



بر توالی برج و شش برج دیگر را بقدر اوده اند و آن از اول است  
تا سر طاق و خانه هر یک از این تین را در نصف اول و دوم و در  
اول آفتاب چون او نیز اعظم است خانه اول قسم او که است  
و در طبیعت موافق است با و چنانچه هر دو گرم و خشک و زیاد  
دادند و چون قمر نیز اصغر بود خانه آخر قسم او که سرد است  
و موافق است و طبیعت چنانچه هر دو سرد و تر اند و او را  
و غرض تخریج را چون در سیر و طریقت که آن جهت است  
هر یکی را از هر قسمی از اقسام تین خانه دادند و ابتدا بعلما  
کردند و به خط انکه او از آفتاب زیاد و از جهت و فتنه  
و در غرضه و یا از کون بعد تین خانه تین تریب افلاک یا غیره  
راست نموده ابتدا بعلما کرد و داد و او را خانه اندکی بپوشید  
آفتاب که آن سبب است و دیگر بپوشید چنانچه که آن نور است و بعد از  
زهره را دو خانه دادند بپوشید خانه عطار و جواد از آفتاب زیاد  
از قبل و هفت درجه دور نمی شود و آن خانه نیز آن و نور است

و مریخ را دو خانه دادند بپوشید خانه های زهره که آن محل و غرض است  
و مشتری را دو خانه بپوشید خانه های مریخ دادند که آن نور است  
و مشتری و مشتری را نیز دو خانه دادند بپوشید خانه های مشتری  
که آن جدی و دو قسمت و مساوی در میان خانه های گوا  
آن بود که مختلف از این تین تریب که بیان کرده شد  
بسبب نظم و آوری موافق قسم اصلی بودی اما تریب  
رعایت ناموده میگوید **۲** اولین از برج حمل است  
نام آن بره و آن دیگر **۳** اولین از برج حمل است و نام  
او بعلما برده است و تین از برج خضر است و او را بعلما  
کردم گویند هر دو مریخ را شدند بیوت یعنی این دو برج خانه  
مریخ اند و اطلاق لفظ بیوت آنرا از قبل اطلاق لفظ است  
بجس بر مافوق و بعد از جیس و آن کان با حوت کان لفظ  
فارس است و بعد از او را قوس گویند یعنی حوت و حوت  
خانه مشهوری اند زهره را خانه نور نام میزنند **۴** شمس در ماه ران



لفظ شیر عبارت از سرت یعنی خانه آفتاب است و از ماه سرطان  
 تیر را خانه خورش و جوزا را مرکز خورشید است و جوزا را مرکز  
 نیر کوئید یعنی این دو برج خانه عطارد اند و مرکز جی است که یک  
 مراد از مساک یا دولت یعنی جی و دو خانه زحل اند تمام روزگار  
 مرد و ناول ستاره شناس چون مرین علم را نهاد اسکن  
 رقم برجه که کرد اعداد **۱۰۰۰** از حرف جی که رفت و نهاد  
 حرف جی که اجد بود حرفی که عقیق قوت شد و خصل  
 است و جی را جمل و جمل قطار تر است و چون این حرف  
 در ترکیب از قطار یکدیگر واقع شد و انداز از حرف جی که رفت  
 گفته اند که جی که است و جی که جی است و چون این حرف  
 جمع اند و این سبب این حرف را جی نام نهاده و چون این حرف  
 مرکب باشد حرف جی که است و سبب آنکه جی در لغت معنی اعداد را  
 و این حرف را برای اعداد است چنانچه یکی **۱** و دو **۲**  
 و چهار **۴** و شش **۶** و هفت **۷** و نه **۹** و ده **۱۰** است

لای

**۱** اسمی چهل **۴۰** بجای **۴۰** هفت **۷** هفتاد **۷۰** هشتاد **۸۰**  
 و دوی **۲۰** و دویست **۲۰۰** و دویست **۲۰۰** و دویست **۲۰۰**  
 و هشتاد **۸۰** و هشتاد **۸۰** و هشتاد **۸۰** و هشتاد **۸۰**  
 و این است و هشت حرف است نه از برای آحاد است و آن  
 از لغت تا و نه از برای هشت است و آن از باب است و آن  
 و نه از برای مائت و آن از قافیه تا و نه از برای الکاف  
 غین است از قافیه تا اعداد از این حرف مرکب هستند بدین  
 طریق که بیشتر از پیش نویسند و کمتر از پس شمار رقم نازده را  
 چنین نویسند و از صد و پست چهار را چنین **۴۰۰** و از هر  
 و سصد و پنجاه و سه چنین **۳۵۰** و چون عدد هزار را میگویند  
 شعور رقم اقل را بر رقم هزار مقدم نویسند بدین صورت **۱۰۰۰**  
 و هزار را **۱۰۰۰** چهل پنجاه **۴۵۰** و هشتاد و پنجاه **۸۵۰**  
 و در هر موضع که پنج عدد بنامند رقم صفر نویسند بدین صورت  
**۱** و طریق کتابت این ارقام چنانست که در این جیم را بگویند

و این است و هشت حرف است نه از برای آحاد است و آن از لغت تا و نه از برای هشت است و آن از باب است و آن و نه از برای مائت و آن از قافیه تا و نه از برای الکاف غین است از قافیه تا اعداد از این حرف مرکب هستند بدین طریق که بیشتر از پیش نویسند و کمتر از پس شمار رقم نازده را چنین نویسند و از صد و پست چهار را چنین ۴۰۰ و از هر و سصد و پنجاه و سه چنین ۳۵۰ و چون عدد هزار را میگویند شعور رقم اقل را بر رقم هزار مقدم نویسند بدین صورت ۱۰۰۰ و هزار را ۱۰۰۰ چهل پنجاه ۴۵۰ و هشتاد و پنجاه ۸۵۰ و در هر موضع که پنج عدد بنامند رقم صفر نویسند بدین صورت ۱ و طریق کتابت این ارقام چنانست که در این جیم را بگویند



بدین حال تا مشایخ می نشیند و دال را برین صورت نویسند  
 تا مشایخ بدال نشود و نون را برین طریق نویسند  
 برانند و بعضی مجال و بار امعکوس نویسند برین شکل  
 تا بنویسند به نکرده و کافرا بسط نویسند برین نوع  
 تا بدال مشایخ بر نشود و به حروف را ازین نقطه کنند و چون  
 ارقام توحی از حروف خطوط و ارقام برین سبک می نویسند بود ارقام  
 بخور ازین حرفت منمونه از اول از نوریت  
 زجوز او از سر طان چون سه و کوه نویسند  
 و برینان نهاد عقب ر قوس ط ف جی نه  
 و لویا بالی داد ر شیع یعنی علامت بروج در تقادیم  
 و غیر اینچنین نهادند از اصل حروف و از نور الف و از جوز را  
 همچنین تا آخر که علامت حوت بهیشت مناسب آن بود  
 که درین اصل الف بودی چون الف اول ارقامت محصل  
 اول بروج اما اگر محصل الف کردند و کوه بشمار

برده

برده و بر حروف کشیدی رقم و برین سبک نوشت **الف** ممکن  
 بود که در جدول کشیدی که کوه اول اصل یک بروج و ده  
 قطع کرده عالی کوه او زیاده از ده و ده اول اصل قطع  
 نکرده پس برین سبک قمر او صف نهادند و از نور الف  
 و علامت و درجات و دقیقه عدد هر یک از آن باشد  
 چنانکه علامت یکی **الف** و از ده **الف** باشد چنانکه  
**الف** احباب نجوم و قمری وضع کرده اند و از ارقام  
 میگویند چون ارقام کوه را درین دفتر می نویسند  
 مجموع این دفتر بعد از آنکه واحکام کشیده ورق  
 و از ده ورق بخت و از ده ماه و یک ورق بهیشت  
 مشرق و بهال شود و ضمیمه سترقه بعد ازین کرده شود  
 آفت الله سقا و هر ورق ازین اوراق را دو صفحه باشد  
 یکی صفحه عینی که بهیشت است و یکی صفحه در و با هم  
 توان خواند و مواضع کوه سیاده و مواضع و سترقه



ثبت نمایند و دیگری صغیر و در و ایام بسیار و یا پنج  
 در است اسقالات قمر و نظرات او یکو اکب دیگر و غیر اینها  
 بنویسند و جان هر کدام از این تفصیل در مقام خود جای  
**۱۱** مواضع کو اکب سیاره بدین طریق بنویسند که بعد از  
 جدول اسامی و تواریخ هفت جدول گشت هر جدولی  
 از برای کوکی و در برابر هر روز از ایام هفته موضع  
 کوکب را در نصف النهار آن روز بنویسند که در کدام برج  
 و دقیقه و درجه است و ابتدا از جدول شمس نمایند  
 بعد از آن قمر بعد از آن زحل تا عطارد و مشتری و زهره  
 افلاک و در هر جدولی سه سطر بنویسند اول سطر  
 همین و در دو سطر برج بنویسند و رقم این سطر را  
**۲** و رقم حوتیت زیاده نشود و دوم سطر وسط و  
 و رقم درجات همین برج بنویسند که کوکب در وقت  
 و رقم این سطر زیاده از **۳۰** که نیست نه است

نشود و سبب آنکه چون در برجی یک بدرجی شود پس او را  
 در این سطر بنویسند و در سطرهای محض از برجی زیاده کنند  
 سی و نه سطر بسیار و در هر رقم و قالی بنویسند و رقم این سطر  
 زیاده از **۳۰** که بجای ده نیست نشود و کوکب هر وقت  
 شود و یک درجه تمام باشد پس او را در این سطر بنویسند و در  
 وسط در برج محض از زیاده کنند و چون در برج و دقیقه کوکب  
 روز بروز زیاده نشود مستقیم باشد و چون کم شود در برج  
 بود و چون زیاده و کم نشود مستقیم بود و مبدأ رجعت است  
 و اتمام هر کوکب در انامی نجوم او بنویسند و بعد از آن  
 مبدأ استقامت **۳۰** و از مبدأ رجعت **۳۰** و از اتمام  
**۳۰** باشد و بر کشید دست راست نیز مبدأ رجعت و استقامت  
 بنویسند و شش رقم اول رجعت استقامت دوم رقم کوکب  
 که در برج استقیم بنویسند و سوم رقم ثبات روز چهارم رقم  
 ایام هفته پنجم رقم شمس ششم رقم دقیقه بدن موت مثلاً

نویسند



ثبت نمایند و دیگری صفی یار و دروایام بسیار و تا پنج  
 عرب اشغال است قمر و نظرات او کوکب دیگر و غیر اینها  
 بنویسند و بیان هر کدام از این تفصیل در مقام خود بیاورند  
**۱۱** مواضع کوکب بسیار و بدین طریق بنویسند که بعد از  
 جدول اسامی و تواریخ جهت جدول باشند هر جدولی  
 از برای کوکی و در هر یک از این روز از ایام هفته موضع  
 کوکب را در نصف النهار آن روز بنویسند که در کدام برج  
 و دقیقه و درجه است و ابتدا از جدول شش نمایند  
 بعد از آن قمر بعد از آن زحل تا عطارد و بر ترتیب  
 افلاک و در هر جدولی سه سطر بنویسند اول سطر  
 همین و در دو سطر بعد بنویسند و رقم این سطر را  
**۱۲** و رقم حوت است زیاده نشود و دوم سطر وسط و در  
 و رقم در جات همین برج بنویسند که کوکب در وقت  
 و رقم این سطر زیاده از **۱۳** که نیست نه است

نشود و سبب آنکه چون در جدولی یک روزی بنویسند پس او را  
 در یک سطر بنویسند و در سطر بعد از آن روزی زیاده کنند  
 سیوم بنظر بسیار و در دو رقم قیاس بنویسند و رقم این سطر  
 زیاده از **۱۴** که بجا و نه است بنویسند که چون وقت  
 شود و یک روز تمام باشد پس او را در یک سطر بنویسند و در  
 وسط در جدولی زیاده کنند و چون در جدولی کوکب  
 روزی در روز زیاده نشود مستقیم باشد و چون کم شود در برج  
 بود و چون زیاده و کم نشود مستقیم بود و بعد از جهت استقامت  
 و انقاص هر کوکب در انشای تقویم او بنویسند چنانکه علامت  
 بعد استقامت **۱۵** و از بعد از جهت **۱۶** و از انقاص  
**۱۷** باشد و بر کشید و است در جهت از جهت استقامت  
 بنویسند و در جهت اول جهت استقامت دوم رقم کوکب  
 که در جهت استقیم است بنویسند و رقم ثانی روز چهارم رقم  
 ایام هفته چهارم رقم است و رقم دقیقه بدین صورت نشان







از دوشنبه علامت آمد **ب** پنجشنبه تا رسد شنبه  
از جمله آنچه بر مفسرین تفادیم می نویسد علامت ایام هجرت است  
و چنانچه اوجدهای باریک و وضع کرده اند و از تمام اسباب در وقت  
می نمایند برین طریق **یکشنبه** و **دوشنبه** و **سهشنبه** و **چهارشنبه**  
و **پنجشنبه** و **جمعه** و **شنبه** و **یکشنبه** و **دوشنبه** و **سهشنبه** و **چهارشنبه** و **پنجشنبه**  
و همین علامت ایام هجرت را در مرقوم می نمایند بجهت سهولت  
ناظر **در آن** شنبه را روز و دو نوبت اول حقیقی و آن نزد شما  
ولایت و مغرب است پس از مغرب وقت آفتاب است و از نصف  
الشمس تا رسیدن او به اوج و از آن جهت که تقویم  
کواکب را در نصف النهار می نویسند و نزد مجتهدین خطا و انحراف  
از نیم شب دیگر و نیز در این شرح و عرب از اول شب است تا قبل  
شب دیگر و نیز در غیر آنها از اول روز است تا اول روز دیگر دوم  
شب تا روز و سلی و آن مقدار یک روز و یک شب است  
و در تقادیم در هر دو مفسر علامت **ب** باعتبار لفظ السبل  
نویسند و علامت روز در خانه به مفسرین باعتبار لفظ

تایم شب

یوم در مفسرین باعتبار لفظ النهار نویسند و میگویند  
و النهار وقت بود که نهار مدت بودن آفتاب است فوق  
الارض یوم مدت مفارقت آفتاب است از دایره نصف النهار  
تا رسیدن او به اوج و از آن لفظ بود بر نهار نیز اطلاق  
کنند و متجانس نهار و روزی را بهر جهت چهار قسم مساوی کرده  
اند و آنرا ساعات سه و معتدله نیز گویند و هر سه یکی از قسم  
کرده اند و هر قسمی را دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه را نصف  
کرده اند و هر قسم را ثانیه گویند و هر ثانیه را نصف ثانیه را بر آن  
الجزء الثانی بهر جهت کنند و در تقادیم بر مفسرین بعد از جدول  
نهار جدول یکشنبه و در برابر هر روز ساعت و دقیقه و آن روز  
می نویسند به دو رقم اول رقم ساعت دوم رقم دقیقه و چون آن  
تقویم هر روز است از جهت چهار که ساعت شنبه را روز است که کنند  
آنچه باقی ماند ساعت و دقیقه شب خواهد بود و **دوم** **سور** **الک**  
آنچه بر مفسرین تفادیم می نویسد ایام شنبه را تا آخر شب است



و تاریخ و قمر از زمان که در دایره خط طالع نشان واقع شده  
 قضا باشد میان اثنان یا سه یا چهار نقطه ایام مایه و قبل  
 می شمارند از آن وقت ایام که مشهور و عوام و در هر روز تاریخ  
 بسیار است اما آنچه مشهور است و در تقویم البته می کنند  
 چهار است اول تاریخ غریب دوم تاریخ نجوم سوم تاریخ فوس  
 چهارم تاریخ خلای و قفط که این روز نام مشهور تاریخ غریب  
 بیان می کند معرفت این تاریخ لازم است پس اول بیان  
 حقیقت آن ماه می کنیم بعد از آن شروع کنیم در بیان  
 تواریخ اربع **در آنکه** چون از هر اجرام سماوی ظاهر از آفتاب  
 ده است بعضی آن را بر کر و کشت و در آفتاب نهاده اند  
 و از هنگام مفارقت او از نقطه اول حمل تا رسیدن او  
 به آن نقطه یک سال اعتبار نموده اند و آنرا سال شمسی گویند  
 و مدت یک سال که تاریخ را یکماه اعتبار کرده اند آنرا ماه  
 خوانند و ماه را بر دو کر و کشت قمر نهاده اند و از حمل مختار  
 او از آفتاب از موضعی معین مثل جنوب تا مسعودت او باز

بمان

بمان موضع یکماه اعتبار نموده اند و آنرا ماه قمری نامند و چون  
 دو از ده روز قمری یک است و آنرا بعضی روز زده و  
 قمر را یک سال اعتبار نموده اند و آنرا سال قمری خوانند و هر  
 از سال ده ماه شمردن و قمری حقیقی شد یعنی در هر قمری نیزین معتبر  
 باشند ایام مشهور و اصطلاحی بیشتر است در ایام مشهور  
 معتبر است یعنی در ایام مشهور معتبر است که بر سرین اما تواریخ  
 اربع و بیان آن بر تریبی که در تقویم مشهور است که بنیم  
**اول تاریخ** و قدیم این تاریخ بر سایر تواریخ که مشهور است  
 اوست و بعد از آن تاریخ اقل محرم آن سال بوده که قمری  
 علیه التجه و آثار از که منظر بدیهه هجرت کرده بعد از نصف گفته اند  
 و در هر بخش به بعضی گفته اند که جمعه ده ماهها از تاریخ  
 دو از ده سال محرم **صفر** و **ربیع الاول** و **ربیع الثانی** و **رجب**  
 و **شعبان** و **رمضان** و **شوال** و **ذی القعدة**  
 و **ذی الحجه** و این شمس و ماهها از تاریخ را از ریت بلاد از ریت

اگر دیگر اعتبار نمودند و ماهی شش ماهه از سی روز دیگر  
 از بهشت و نه روز نشود و تا چهار ماه متوالی می رود و نه روز  
 متوالی بهشت و نه روز از آن زیاد و نه روز و از ده ماه را که غنا  
 نموده اند پس از آن ماه بیست و نه روز می باشد و این سی سال یعنی چهل  
 ماه است از این شروع را چهار بخشند و میگویند که اقیانوس  
 متفاوت است و چون ارض را در دست فایزین سبب می توان  
 بود که در بعضی بلاد بهشت و نه نشود و در بعضی برسی  
 و ازین جهت هر سال آن موقوف نیست و این طریقی سخن  
 نیست بر این آن مدتی که از اجتماع این اجتماع دیگر است گمان  
 اعتبار نمودند و تا مدت بطریق که در آن ماه و باقی است  
 و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه است  
 و ما بین این اجتماع اول را که ماه اول است سی روز چهار  
 میکنند و بعد از آن اگر سبب است و فایزین از نصف  
 شش ماهه روزی چهار روز و نه روز و چهل و چهار دقیقه است که چون

اگر از آن

که از نصف و کند و او را تا نیم مقام عدد تمام اعتبار میکنند  
 و ماه دوم که ما بین این اجتماعین دوم است بهشت و نه روز و یک  
 سبب آنکه اگر از آن فایزین سی سال است شش ماهه روز و یک  
 میدانند که از بهشت و چهار که بوده و همچنین گمان که سی و  
 را و بهشت و نه اعتبار می کنند تا آخر سال که در آن بهشت  
 روز باشند و کور هر ماهی را که از دوازده ساعت زیاد  
 است یا آن چهل و چهار دقیقه است چون در دوازده ماه  
 جمع کنند باقیه و بهشت و دقیقه می شود که شصت ساعت  
 و چهل و بهشت و دقیقه باشد و در هر سی سال ازین بهشت ساعت  
 و چهل و بهشت و دقیقه که در سال باز ده ساعت روزگار می شود  
 از آن باز ده بار و در آخر آنجا زیاد و کنند سی روز نشود  
 برین طریق که کور سال اول چون از نصف شش ماهه روزی  
 و یک باشد شصت و کور سال دوم را از آن فایزین و چهل و بهشت  
 و سی و شصت و دقیقه باشد و چون این ساعت و فایزین









یتر مرداد شد بر دهر آبان آو زدی بهمن **سهند**  
 و نذر عدایام شهر این تاریخ کسی باشد و پنج روز  
 در آخر آبان زیاده کند از آنست که مرقه گویند و بجهان  
 این پنج روز را در آخر سهند بارند زیاده می کنند و در  
 قلم ایام شهر این تاریخ عدد آن ایام باشد چنانچه  
 در تواریخ دیگر مذکور شد **بهارم تاریخ** و این  
 تاریخ را حکیم حیات و عبد الرحمن جانی در عهد سلسله ملک  
 شاه بن ابی اسحاق سلجوقی وضع نمودند و بعد از این  
 تاریخ را در کتب سنی و شیعیان سال و سیرت از پنج  
 مایه هجری بوده و بعضی گفته اند که روز جمعه و اجماع  
 سنی احدی و سبعین و اربع مایه هجری بوده و در تاریخ  
 این یکی مذکور است که قول نایب شهر است و سبب  
 اختلاف بیان این دو قول معلوم نیست و اول سال  
 این تاریخ از روزی باشد که در نصف النهار آن روز

افتاب

آفتاب رحل باشد و انوقت اشغال کرده باشد و بعضی  
 گفته اند که اول فروردین ماه و اول هر ماه دیگر روزی بود  
 که آن روز یکشنبه قبل از آن روز است آفتاب اشغال  
 کرده باشد از برجی به برجی پس از ماه این تاریخ خفتنی باشد  
 اما بعضی از منجمان اعمای تاریخ را کسی می گویند و پنج روز دیگر  
 که از آخر شسته قه گویند در آخر سهند بار ماه زیاده میکنند و  
 قه شود شهر این تاریخ بعضی تفاوتند و حال این طریق عمل  
 می نمایند و اسامی شهر این تاریخ موافق است با شهر و روستا  
 است بجهت دفع شبهه های شهر این تاریخ را بجلایه  
 و طایفه های شهر و روستا بقدیم مفید زنده و بعد از  
 جدول تاریخ فرستاده و لیاری کشند و رقم ایام شهر را این تاریخ  
 در این جدول بویسند و کسی بجهت اختصار آن جدول را در  
 بعضی نقادیم نمی آورند و در شهر و روستا هر صفحه منسوبند  
 و چون هر صفحه سی روز است این تاریخ بکتابت ارقام ایام





کرده است بدان احوال حل نموده و **در حال** که خوشی است  
روزنی و سر خوشی و **در** بعضی خانه های زیاده و **در** بعضی  
اوسر و **در** شکست با فرلا و خوشی است و چون خانه های  
در مقابل خانه های برین واقع شده و مقابل نظر تمام در شمشیر  
اورا **در** آن که میگویند منبری را که در نزد آن که **در** آن  
و منبری سعد و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
و چون خانه های او بر شمشیر خانه های برین است و شمشیر  
نظر تمام دوستی است او که سعد اگر میگویند **در** آن  
باز مرغ و خوشی **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
خس و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
او برین خانه های برین واقع شده و **در** آن که **در** آن که  
او را **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
خس و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که

و مقابل برین است و سعد است و **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
شمشیر و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
شعری کوتاه واقع شده سعد و ده است و **در** آن که **در** آن که  
و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
خانه های او برین برین خانه های برین واقع شده و **در** آن که  
نظر تمام دوستی است او که سعد و **در** آن که **در** آن که  
بیان آن کرده که زیره لیلی است با نهاری و حال آن که او لیلی است  
و بیان این لازم بود که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
میخواهد و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
خواهد بود که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
سعد و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که  
سعد و **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که **در** آن که

و **در** آن که







بر توالی تاریخ مضمون که او خانه و بال آن کو که خواجه بود شلافه  
 اقبال برج است و مضمون او برج اولین و بال آن کو که  
 دلو باشد و همچنین و بال قمر و جدی و از زحل در سرطان  
 و اسد و از شری و جوزا و سنبله و از مریخ در میزان و ثور  
 و از زهره در عقرب و حمل و از عطارد در قوس و جدی  
 و زحل در سنبله و بال آن کو که نیست و بال نیز نیست  
**شرف کواکب** بدانکه در مقدار موضع شرف کواکب معلوم  
 بعضی فرموده اند که از اول برج شرف تا درجه شرف  
 شرفست و بعضی برین رفته اند که همین درجه شرف شرفست  
 و بعضی دیگر چنین گفته اند که تمام برج شرف شرفست اما  
 در برج شرف اقصیت چنانچه کواکب جوان و بدست شرف  
 هر دو ده قوت او در برابر آید تا بدست شرف رسیده  
 و در درجه شرف بغایت قوت رسیده باشد و چون  
 از درجه شرف بگذرد قوت او در نقصان آید تا که از

برج شرف بیرون رود قوت او تمام شود و اگر کسی از آنجا  
 مذهب ثالث را اختیار کرده و چون در مقدار موضع  
 شرف خلاف بود و از جهت بود در مصیبت بیان کردن  
 در حدیث شرفه کواکب از برج که مکرر باشد چنانچه مکرر  
 شرف شمس و زهره در جفت است و اگر کسی که مایه در جفت  
 یعنی شرف اقبال بود فرموده درجه برج حمل است که آن خانه  
 شرف است و بدانکه هر چوین بدین درجه است و شمس آن  
 و آن کو که خالی را بنده کنند و علامت آن نوشته اند و در  
 منظومینا رها و دم و در برابر هر روزی از ایام هفته که آن  
 نیر در آن روز یا شب آن روز واقع شده باشد یا شب  
 و تم بولید بر کنگه یا سیاه ای اول تم نیر دوم رقم است  
 سی و دوم رقم شب و از جدول صورت مثلا **اول یعنی**  
 پنج ساعت شب است که شده **شرف** نیر هفت کیست  
 و شرف نیر و در هفت و هفت و پنج و شرف است از



از برج انكود حقیقیست **برج شرف** یعنی از درجات برج شرف  
آنچه در حساب معروفی است این درجه نیست فاهم است  
از برج مذکور و از این برج معلوم و مفهوم میشود که نصف برج  
ثالث است از درجات ثلثه که مذکور شد و شرف **برج**  
شرف تیر یا پنج و ده است **برج** و شرف عطار و پانزده درجه  
از برج سبزه **برج** و شرف نصیب جهنت و سه درجه  
از برج ثور شرف است **برج** و ان برج چمن یا زیت و چهار  
و در درجات شرف شتری از برج سرطان پانزده است  
و ان بهرام نیست و شش شمار و در درجات شرف چرخ ناله  
برج جدی نیست شرف است **برج** و درجات سیاره کیوان  
در شرف که از شرف اعدان **برج** و در درجات شرف ان برج  
میزان نیست و یک درجه است **برج** شرف طاس و برج سنبل  
مرفوب و مقابلش بکار **برج** و شرف بر سنل از برج قوس است  
و درجه شرف نوبت برج مقابل او که آن جوز است نیز است

**درجات هبوط که اکب** همچنانچه در مقدار مواضع شرف است  
در مقدار مواضع هبوط نیز خلاف است یعنی از اول برج تا درجه  
هبوط هبوط میدهند و بعضی چنان درجه هبوط را هبوط میدهند  
و بعضی تهای برج هبوط را هبوط میدهند اما کسی که از اول  
برج تا درجه هبوط ضعف و تراید است و در درجه هبوط  
غایت ضعف حاصل است و بعد از درجه هبوط با اخرج ضعف  
در تناقص است و نصف مرکب بیان درجات هبوط شده  
بر سبیل اجمال چنانچه درین بیت مذکور است **برج** و درجات  
شرف که درم یابد **برج** و هبوط و ان بنیاد **برج**  
درجات شرف که بیان کرده شد و درجات هبوط است  
از برج هبوط که مذکور شد مثلاً نوزده درجه چهل شرف است  
نوزده درجه میزان هبوط او خواهد بود و سه درجه ثور شرف  
قمر است سه درجه عقرب هبوط او خواهد بود و برین قیاس  
کن سایر درجات هبوط که اکب را چون قمر درجه هبوط

آفتاب است یا بعد از غروب خورشید که در طریقه شرف  
 و این بار زده درجه است دو اذره و درجه از برج میزان که  
 آن از اول رجه نوزدهم میزان باشد تا آخر برج و درجه از  
 اول رجه در علامت طریقه و در جنوبی تقویم بر یک رجه  
 به رجه نویسد اول رجه طریقه و آن باشد دوم رجه است  
 سیوم رجه شب یازده رجه پنج و در رجه مذکور شد و شرف  
 کوکب را بقدر رجه شصت تقویم و در برابر هر رجه ای که  
 اسامی که این بهوط یا شرف را نشان بدهد روز و واقعه شده  
 باشد نویسد رجه شرف و آن باشد یا رجه  
 بهوط و آن باشد دوم رجه کوکب که در رجه شرف یا بهوط  
 رسیده باشد سیوم رجه شب یازده رجه نام رجه ایام  
 که این شرف یا بهوط و کلام روز از ایام هجری واقع شده  
 پنجم رجه ساعت ششم رجه دقیقه برین صورت **مسئله**  
 یعنی شرف شمس روز و پنج ساعت و سی دقیقه

واقع شده و رجه بهوط را نیز بهین منوال نویسد که اگر کجایم  
 شرف رجه بهوط را نویسد و شرف بهوط را بر جنوبی تقویم  
 نویسد به رجه اول رجه شرف یا بهوط و در رجه دیگر همان  
 که در طریقه مذکور شد و رجه شرف بهوط کوکب را در هر دو رجه  
 غیر سیاهی نویسد تا با رجه نام دیگر مشبه نشود **درجه**  
 رجه آسمان بر آستانه سید و شفت از بنیاد هر کجای  
 از آن سه ده است هر رجه را دقیقه شصت است تا شصت  
 یک دقیقه شصت تا شصت تا با شرف قیاس و این چنین است  
 که کلمی در فلک سید و شفت قسم برابر کرده اند و هر قسمی  
 در رجه میگویند پس هر رجه از رجه دو اذره که از رجه  
 بواسطه آنکه چون سید و شفت را بر دو اذره قسمت  
 بریمی راسی خواهد رسید و درجه را شصت قسم برابر کرده اند  
 و هر قسمی را دقیقه میگویند پس هر قسمی فلک است و یک رجه  
 دقیقه باشد و هر دقیقه را نیز شصت قسم کرده اند و هر قسمی را



ثانیه بخیر نیست و هر درجه سه هزار و شصت ثانیه و هر ربع یکصد  
 هشت هزار ثانیه و قافی فلک هزار و دویست و نو  
 شش هزار ثانیه است و هر ثانیه را بنصت بخش کرده اند  
 بخش بی ثانیاتی نامند و هر ثانیه را بنصت بخش کرده اند  
 و بخش بی را بعد میگویند و همچنین قیمت می نمایند تا غایب  
 و اگر خواهند همچنین قیمت کنند غیر نهایت **نظرات کوکب**  
 نظر اتصال کوکب تحت قیمت کوکب فوقانی در مواضع  
 مخصوصه و فایده قید تحتانی و فوقانی است که کوکب تحتانی  
 در زیر سر غیر است نسبت به کوکب فوقانی و ازین جهت است  
 که دایم متصل میشود و کوکب دیگر هیچ کوکب متصل نمیشود  
 و همچنین همیشه سایر کوکب تحتانی متصل میشوند به کوکب  
 فوقانی **نظر آخر آن بکن معلوم تا بدانی تمام علم نجوم**  
 چون غایت علم نجوم معرفت ساعت نیک است بدست و  
 عدد درین نظرات کوکب است پس چون معرفت نظرات

کوکب

کوکب حاصل شود علم نجوم دانسته شده باشد **چون دو کوکب**  
 بود یکی در برج شش و دیگری در برج دیگر و هر دو قران باشد  
 و این چنین حال بکران باشد یعنی چون دو کوکب در یک برج و یک درجه  
 باشند میان شان قران خواهد بود و چون قران در نقطه شمس  
 و این دو کوکب یکدیگر را چنانچه اندک مناسب بود از قران کفایت و اثر  
 این نظر خواسته دشمنی است **و یکی از کوکب در یک سیوم باشد از**  
**برج یازدهم** و اگر تندیس باشد این سیوم **شش و شصت و نوزده**  
 و چون کوکبی در یک سیوم کوکبی دیگر باشد یا در یک سیوم او میان شان  
 نظر تندیس باشد بود و اگر از هر دو جانب تندیس فلک آن شصت و شصت  
 بعد خواهد بود میان این دو کوکب شصت و نوزده و در جداول معلوم باشد  
 و کوکبی دیگر در جدول اول جو زامیان ایشان سمس فلک خواهد بود  
 و این را تندیس این میگویند چون بعد میان ایشان از جداول  
 یاد کرد کوکبی را اول در جدول باشد و کوکبی دیگر در اول درجه و کوکب میان ایشان  
 سمس فلک خواهد بود و این را تندیس این میگویند چون این جدول

جانبی است و اثر این نظر سعادت و دوستی است و شیخ ترجیح  
 این است چارم است و دهم نظر که ایشان همه برنج و دهم است و دهم  
 و نظر ترجیح است که کوکی در برج چهارم یا در برج دهم کوکب دیگر باشد  
 مثلا کوکی در اول برج و کوکب دیگر در اول سرطان یا در اول  
 جدی بود باشد میان ایشان ترجیح خواهد بود و بسبب آنکه از هر دو  
 جانب بعد میان ایشان ربع فلک است که آن نو و درجه است که  
 کوکب در چهارم کوکی دیگر باشد از آن ترجیح این کوکب و چون دهم  
 او باشد از آن ترجیح این خواهد شد و اثر آن نظر و شیخ و غم و کسب  
 و ربح و غیره میانه میزند و آنکه ثلث دوستی شوند و چون کوکی در  
 برج دهم یا در برج دهم کوکی دیگر باشد میان ایشان ثلث خواهد بود  
 بود و آنکه از هر دو جانب ثلث فلک که آن صد و بیست درجه  
 میان ایشان بعد خواهد بود مثلا کوکی در اول برج و کوکب دیگر  
 و کوکب در اول جدی یا در اول قوس میان ایشان ثلث فلک خواهد  
 بود پس اگر کوکی در برج کوکب دیگر باشد از آن ثلث این کوکب و چون

و دهم او باشد از آن ثلث این خواهد شد و اثر این نظر سعادت و دوستی  
 و سعادت این نظر زیاده از سعادت نظر قدیس است  
 همچنین فائده از مقابل دادن اثرش کند و جهاد لادان یعنی چون  
 کوکی در دهم و دهم کوکب دیگر باشد میان ایشان نظر مقابل باشد  
 چون ایشان در مقابل یکدیگر بمانند و چون این نظر میان اقصای  
 و ماه بود از آن استقبال گویند و اثر این نظر خوش و کینه و محله  
 اما از این نظر در خوش است از ترجیح او نیست و این نظرات از این دایره است



تمام معلوم شود و چون دو کوکب  
 مقابله یکدیگر باشد نظری گویند  
 که متصل اند و چون از یکدیگر  
 کوکب که در فاصله است این  
 نظرات در تقابله و چنین گویند  
 قرآن و تسلیس  
 ترجیح و ثلث مقابله و استقبال و نظراتی که کوکب با یکدیگر



واقع میشود و بعد از بر ماسته صفی بن هفت رقم می نویسد اول  
رقم نظردوم رقم کوکب تخمائی سیوم رقم کوکب فوقانی چهارم رقم  
شبیاری و پنجم رقم روزنه ششم رقم ساعت هفتم رقم دقیقه برین  
صورت مثلا **رقم** یعنی تسلسل خمس و زحل و زحل و زحل  
پنج ساعت و سی دقیقه و نه و نظرات قرار که با کوکب دیگر  
میشود و بر خطیایا تعاون می نویسد بدین طریق که بعد از جدول  
شش جدول باشد بجهت شش کوکب که متصل بدین می شود و بعد از آن  
بعد از آن زحل بعد از آن مشتری بعد از آن مریخ بعد از آن زهره بعد  
از آن عطارد و هر نظری که قرار بدهد یک لایه که اگر واقع میشود جدول  
آن کوکب ثبت نمایند و برابر هر روز ایام باشد که این نظردان  
شبان روز واقع شده باشد به رقم اول رقم نظردوم رقم ساعت  
رقم شبیاری و زحل قرار بدهد نظردوم و ساعت این نظردوم  
شش برابر هر روز از ایام اسامی که این نظردان شبان روز  
واقع شده باشد بنویسد بدین صورت **رقم** یعنی تسلسل خمس و زحل

ساعت روز واقع شده **رقم** یعنی تسلسل خمس و زحل و زحل و زحل  
و یکدیگر به هر غلطی که در اشتباه بود که آن ستاره در  
اجزای آن بود یعنی هر ستاره که در یک ربع و یکدوم یا ثلث  
شود آن ستاره در اجزای آن باشد و این نظردان اجزای آن  
آن میگویند که اجزای در اجزای آن است و چون کوکب دیگر  
آن به جدول ظاهر و نمایان شود پس کوکب یا سوخته است یا نه  
و این نظردان بر ماسته صفی بن هفت رقم می نویسد اول  
اجزای آن و آن است دوم رقم ساعت هفتم رقم دقیقه  
شبیاری و پنجم رقم روزنه ششم رقم ساعت هفتم رقم دقیقه  
برین صورت مثلا **رقم** یعنی اجزای آن عطارد و زحل  
به ساعت و جدول دقیقه واقع شده **رقم** جزو اگر کوکب  
محترق می که مجموع خوانند **رقم** بعد از آن کوکب بعد از آن  
اجزای آن کوکب و قران قران و آن است اجتماع خوانند و بر این  
ماسته صفی بن هفت رقم می نویسد جدولی که یک باشد و اجتماع





رقم روز هفتم ششم رقم ساعت هفتم رقم دقیقه بدین صورت  
مثلاً **امکالک** یعنی فصل یکید است شب یکشنبه بدین  
و پنج دقیقه و چون بار اس ما زین شب مراستقامت  
مستوال خواهد بود مگر آنکه عوض رقم یکید رقم ده یا نوبت  
نوشت و مجامده قرار در صفیای و تقایم بنویسند در برابر  
روز از ایام اسامی که در آن شب از این مجامده واقف  
شده باشند به رقم اول رقم ده یا نوبت یکید دوم رقم  
ساعت سوم رقم شب یا روز بدین صورت مثلاً **د**  
یعنی رقم یکید است بدو ساعت روز و این رقابت را  
نیز بر نیکو سیاهی نویسند **د** و این چنین است  
که روزهای هفت را قسمت کرده اند بر کواکب سیار و  
میگویند که هر روزی از ایام هفته تعلق بکوی دارد از کواکب  
منگوره و در آن روز کاری که تعلق بدان کواکب دارد  
اگر یکشنبه بسیار نیکو خواهد بود و چون روز یکشنبه اول

هفته است و اقاب ظهر کواکب ابتدا با کرده اند با اقاب  
داده ایام دیگر را بکواکب دیگر دادند چنانچه نصف خورشید  
میفرماید **م** که یکشنبه است نسبت خورشید و آنکه دو شنبه است  
آن **ق** روز شنبه آن بهرام است اگر پنج مرد را نام آن  
چهارشنبه گرفت کواکب بر سعدا بختینه آمد یعنی روز یکشنبه  
تعلق باقی دارد و روز دو شنبه تعلق بقمر و روز سه شنبه بخ  
و روز چهارشنبه بعطارد و روز پنجشنبه سعدا را از شدت  
بواسطه آنکه کواکب مستحضر است و زهره است و نصف زهره را  
خواهد گفت پس باشد در از سعدا مستحضر است و منگوره شدت  
که در از زهره بخش است یعنی روز شنبه از ایام هفته بخش حشر  
شتری است زهره را داده جمعه و فصل دوشنبه در آن  
یعنی روز جمعه تعلق زهره داد و روز شنبه فصل **ارباب** شب  
همچنان که هر روز از ایام هفته تعلق بکوی دارد و هر شب از شبها  
هفته نیز تعلق است بکوی و چون در آن شب کاری که بدان

کوکب تعلق دارد بکشد بسیار نیکو مناسب خواهد بود **شب شنبه**  
 آن تیرماه زین سبب فرخیش تیرماه یعنی یکشنبه تعلق  
 ببطارد دارد و ازین سبب بخش او فرخی و نیکو است  
 شب دوشنبه آن جرمین است ازین قولنامه تعلق است  
 و شب شنبه تعلق بشتری دارد و تلبیس صدر است از باب  
 تفصیل و معنی او پوشیده است یعنی درین احوال حق را بگویند  
 شب شنبه آن زهره شناس چارشنبه شبی است  
 شب پنجشنبه از شمار خور است شب آدینه خود شب قمر است  
 یعنی شب شنبه تعلق بزهره و شب چهارشنبه تعلق بزحل و پنجشنبه  
 تعلق بافتاب **شب جمعه** تعلق دارد و **شب شنبه** ای کزین ام  
 بخم مرغ و الیت **دام** و شب شنبه تعلق بستاوه مرغ دارد  
 و او برین شب الی و ربی چنانچه کوکب دیگر بر لیلای دیگر  
 و الی و رب الله **شب شنبه** بکشد ساعات بر دو قسمت  
 مستوی و معوج و شرح ساعات مستوی سابقا ذکر شد

و ساعات معوج از آنست که شنبه و زمره است چنانچه  
 بستاجوی کرده اند چنانچه همیشه روز دوازده ساعت و شب  
 دوازده ساعت باشد و چون شبی روز کوتاهی تر یا درازتر  
 شود عدد ساعات شبی روز زیاد و کم شود **اما** نفس ساعات  
 در آن شود کوتاهی تر شود چنانچه درجات خلک که رسیدند  
 شش است بر ساعات شبانه روزی قسمت کرده اند هر یک  
 را پانزده درجه رسیده است پس درجات ساعات مستوی را  
 پانزده درجه و یکدوازده و عدد ساعاتش از دوازده زیاد و کم شود  
 و درجات ساعات معوج از پانزده زیاد و کم شود و عدد  
 ساعاتش از دوازده زیاد و کم نگردد و هر ساعتی را از ساعات  
 معوج از ایام و لیلای بگویند داده اند که چون کاری تعلق  
 بدان کوکب باشد در آن ساعات بکشد بگوید **والله اعلم**  
 ساعت اولین روز و روز شب و آنکه باشد از آن کوکب  
 کان شبی روز را بعد نسبت کرده باشد حکیم از حکمت









قسمت کرده اند برین چهار جهت و میگویند که هر بروج دلالت میکند  
بر جهتی ازین جهات و آن بروج را منسوب بدان جهت میدانند  
چنانچه مصنف میگوید **مشرق** اما از بروج بدان بره باند  
شیر و باز همان **یعنی** بروی که دلالت میکند بر جانب مشرق  
چهار دانه و قوس است و هر جهتی ازین جهات را به ششم کوه  
اول قلب دوم بسیار سیوم **یعنی** و هر بروجی را ازین سبب  
قسمت میدانند ازین جهت چنانچه چهل لیلیت بر قلب مشرق و  
بریا را دو قوس بر میان اوم و اگر شان خلق مغربی خوانند  
و اگر جز او را و غیر آنند و این سبب دلالت بر جانب مشرق  
میکند چنانچه جز او دلالت بر قلب مشرق میکند و میزان بریا را دو  
و دو برین اوم هر طاعت است و حوت با جنوب و اگر در میزان  
شمال نسبت و این بروج دلالت بر جانب شمال میکند  
چنانچه سرطان دلالت بر قلب شمال میکند و عقرب بریا را  
و حوت بر این اوم نور با سبب است جدی بهم که بر آن

از جنوب علم و این سبب دلالت بر جنوب میکند اما نور  
بر قلب جنوب دلالت میکند و سبب بریا را دو و جدی برین  
او و ترتیب درین قاعده است که چهل را بقلب مشرق  
داده اند و نور را بقلب جنوب جز او را بقلب مغرب و سرطان  
بقلب شمال و اسد را بریا و مشرق و سنبله را بسیار جنوب  
میزان را بریا و مغرب و عقرب را بریا و شمال و قوس را برین  
مشرق و جدی را بر این جنوب و کور را برین مغرب و حوت



را بر این شمال چنانچه ازین  
دایره بهولت تمام مفهوم  
میشود و **مشرق طلوع**  
در آن منطقه البروج را بدو اوم  
قسم کرده اند و هر قسمی را به  
میگویند و ابتدا بطالع میکنند  
و آن جزو بسیار منطقه البروج که در وقت مغرب و غروب

شرق باشد آنچه بر افق غربی باشد و آنچه درین وقت از  
 سراج خوانند و آنچه از منطقه درین وقت بر فیهف النفا  
 باشد فوق الارض از اعماق گویند و آنچه تحت الارض  
 بود را بجم و خانه که بعد از طلوع باشد از انانی گویند  
 و آنچه بعد از انانی بود تا غروب و آنچه بعد از غروب  
 تمام شود و آنچه بر مشرق فرموده طلوع آن بر وجه بایستی  
 که بر آید و پیش از غروب هر که زاید از ما و بر این حکام  
 طالعش آن نهد در حکام یعنی طالع و آن بر حسب  
 که از افق شرق طلوع میکند در آن وقت که نرزد اولاد  
 متولد می شود بر وجه دقیقه معین و معرفت آن در جدول  
 را باکت رسد اجزاء است و این یک از آلات رسد  
 مثل نظر لایب است و هر یک از بیوت و لایب میکند  
 بر جزئی و مقصود بیان آن میفرمایند اولین خانه بایستی  
 حکم آن بر حکم است یعنی بر وجه اصل ازین بر وجه که

آن طالع

آن طالع است خانه تن و جان و زنده گانی و غیر است  
 دومین طالع خانه مال و خانه و دریم طالع خانه مال و  
 و یاری کردن و بخت و شجاعت است و سومین طالع ارباب و آل  
 و سومین طالع خانه ارباب و اوردان و خواهران و آموختن  
 خبر و بخت طالع است چهارمین خانه ملک و صنعت است  
 و خانه چهارم خانه املاک و ضیاع و چهره و دار و در و اموال  
 عاقبت کار است و آن فرزند و بخت و طالع است و پنجمین  
 خانه فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و مال  
 و املاک است و ششمین خانه بخت و بنده و باز و هفتمین خانه  
 زن و انا و خانه ششم خانه بخت و در و بنده و هفتمین  
 و خانه هفتم خانه زن و انا و بخت و دشمن و در و دشمن  
 و طالع و بخت و انا و انا و انا و در و دشمن و دشمن  
 مرکز و ششمین خانه خوف و خانه ششم خانه مرکز خوف  
 و خطر و میراث و سیدک اندوه و بخت و مال و طالع









بیاورند و ارقام اعداد نامشهور را در وقت غایت و آخر  
ماههای ایشان بیاورند یا بدست **فرج که اکب** که اکب را  
در خانه های طالع مواضع است که در آن مواضع خوش باشد و  
آن خوش حالی را فرج گویند و آن مواضع این است که  
بیان میکند **فرج** تیر برج طالع دان **دان** زمانه و شمس  
دان یعنی چون عطارد در طالع باشد در وقت فرج خوش  
خوشحال خواهد بود **فرج** ماه ثالث از طالع **فرج** مقرر  
خاسته میروم طالع است بر توانی **برج** **دان** خوشبخت  
جایگاه **فرج** آفتاب در خانه نهم طالع است بر توانی

بروج **م** زهره در خجالت بود بزم نام **م** و فرج زهره و رفاعة  
 پنجم طالع است بر توالی بروج **م** غله و ریاض است سعد الله  
 مراد از سعد الله شتر نیست بواسطه آنکه او سعد الکبر است  
 یعنی خوشتری و رفاعة یا زدهم طالع است بر توالی بروج **م** در ده  
 و فرج زنده بر اصل **م** و فرج زحل رفاعة و دوازدهم طالع است  
 بر توالی بروج **م** کباب گفته شده که اگر یک پل در برابر هر غنی نیست  
 پس در برابر این قوت نیز ایضا را ضعیفی باشد که آنرا تیغ کوکب گفته  
 چنانچه مضمون تیغ کوکب تیغ آن کوکب باشد پس تیغ عطار و در  
 اتم و تیغ قمر و نهم او و تیغ شمس و دهم او و تیغ زهره و ریاض  
 او و تیغ مریخ و دوازدهم او و تیغ خوشتری و پنجم او و تیغ زحل  
 و دهم او باشد بر توالی بروج **م** و **م** هر یک از بروج شصت  
 کرده اند بر کوکب است منجمله بقیام خشنود و همی را اذن انعام  
 یکدیگی داده اند و آن قسم را عده آن کوکب گویند و با تعالی است  
 بنوم نرین را مدحیت و چون کوکبی در مدح خود باشد خوشحال بود

3

پست ششم تا خروج حمل آن نیز در جهات مذکور است  
**فصل** هفتم در بیان اقسام حدود و اکتاف لایحه مؤلفه باذات و غیره  
 در بیان اقسام حدود و اکتاف لایحه مؤلفه باذات و غیره  
 است و چون غایت مقول در این نیز حد بهر اقسام است  
 اول با امانت بعد از است یعنی از اول درجه اول تا آخر درجه  
 ششم از حد بهر است و از اول درجه ششم تا آخر درجه  
 حدود اول و از اول درجه یازدهم تا آخر درجه بیست و دوم در حد  
 ششمی و از اول درجه بیست و سوم تا آخر درجه بیست و ششم  
 حد اول و از اول درجه بیست و ششم تا آخر درجه بیست و نهم  
 حد و بیست و نهم یعنی اقسام حدود و اکتاف لایحه مؤلفه باذات و غیره  
 مختلف در این جهت از اقسامی بود که یکدیگر را در حد بهر است  
 تیر و شش در حد و بیست و ششم است و بیست و نهم در حد و بیست و نهم  
 از هر دو را اگر شاد و بیست و ششم از این بیست و ششم  
 حدود و بیست و ششم و بیست و نهم و بیست و نهم و بیست و نهم



و ترتیب این قسم چنین است که از اول برج جوزا تا آخر  
درجه ششم او عطا شود و از اول درجه هفتم تا آخر درجه  
دوازدهم حد شریعت و از اول درجه سیزدهم تا آخر درجه  
هفدهم حد مهره و از اول درجه هیجدهم تا آخر درجه بیست  
چهارم حد برج و از اول درجه بیست و پنجم تا آخر درجه  
شش درجه است حد حکمت **مرطبان** حد برج خورشید با یک  
اند درجه هفت آمد از خورشید یک باقیش حد مهره و شش  
بیش از آن در حد مهره کبریا و باقی در حد برج حد زحل باشد  
ای بر تو از زحل مجول و ترتیب این قسم چنین است  
که از اول درجه برج **مرطبان** تا درجه هفتم و حد شریعت  
و از اول درجه ششم تا آخر درجه سیزدهم حد مهره و از  
اول درجه چهاردهم تا آخر درجه بیست و چهارم حد عطارد و از  
اول درجه بیست و پنج تا آخر درجه بیست و ششم حد شریعت که حد  
کبریا و از اول درجه بیست و هفتم تا آخر درجه **مرطبان**

که چهار

که چهار درجه است حد زحل است **باز** برج میزان از برج اسد  
و از آخر درجه شش برج میزان تا آخر درجه بیست و یک  
دیگر نهاد که از اول شش درجه میرا چه تیرا که باز چهارم را چه تیرا  
و ترتیب درجات این برج خفاست که از اول درجه اسد  
تا آخر درجه ششم او حد شریعت و از اول درجه هفتم تا آخر درجه  
یازدهم حد مهره و از اول درجه دوازدهم تا آخر درجه بیست  
حد زحل و از اول درجه بیست و یکم تا آخر درجه بیست و چهارم  
عطارد و از اول درجه بیست و پنجم تا آخر درجه اسد که شش  
درجه است حد شریعت **باز** برج میزان از برج میزان  
نیزه را که قلم چنین است **باز** شری را که فرج از آن است  
حد این برج کی همان جای است **باز** درجه میزان را که بر تیرا چه تیرا  
نود زحل را تیرا و ترتیب درجات این برج بر این نوع است  
که از اول درجه شش تا آخر درجه بیست و چهارم حد عطارد و از اول  
درجه بیست و پنج تا آخر درجه بیست و ششم حد شریعت و از اول درجه بیست و هفتم تا آخر درجه





موت و بر حسب اینست عدد زهره را شصت و نول  
 چار و چار و پنج را از روی شمار و ترتیب اینست عدد و اینست  
 بدین طریقیست که از اول برج جدی تا آخر درجه هفتم عطارد و از  
 اول درجه ششم تا آخر درجه چهاردهم مشتری و از اول درجه  
 پانزدهم تا آخر درجه بیست و ششم حد زحل و از اول درجه بیست  
 و ششم تا آخر درجه چهار و ده است حد زحل و اینست  
 و اینست زهره از روی یک برج که رفت و رفت و رفت  
 که شادی آنست که هر یک از این زحل و اینست و اینست  
 برین ترتیب است که از اول برج دلو تا آخر درجه هفتم  
 او و عطارد و از اول درجه ششم تا آخر درجه ششم  
 حد زهره و از اول درجه بیست و ششم تا آخر درجه بیست و ششم  
 مشتری و از اول درجه بیست و ششم تا آخر درجه بیست و ششم  
 و اینست حد زحل و از اول درجه بیست و ششم تا آخر درجه بیست و ششم  
 درجه است حد زحل و اینست و اینست و اینست

زهره شمار حد بر حسب اینست که از اول درجه چهار  
 حد و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 که یکجا نهادن از و خلعت و ترتیب اینست که  
 از اول برج جدی تا آخر درجه هفتم عطارد و از اول درجه  
 تا آخر درجه ششم مشتری و از اول درجه ششم تا آخر درجه ششم  
 حد عطارد و از اول درجه ششم تا آخر درجه ششم  
 مشتری و از اول درجه ششم تا آخر درجه ششم  
 حد و اینست حد زحل و اینست و اینست و اینست

جدول ریاضی حد بطریق اهل مصر است											
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰

جلد اول باب اول در بیان طریقی بطریق حکیم

[illegible]

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

و غیر ما و مصنف

[illegible]

مشیخ مشرقی و صلی عطار و فیل

مشرق و هند و بلاد چین و کوریا

والتاريخ من رجب

نور عطار (فردوسی)

سید محمد علی

१००

بدانکه هر ربع را قسم چهار کرده اند و قسمی را که ده و ربع است

بلوئی اده اند از کواکب سیاره وان قسم را و در آن  
مسکنند و شد ایضا که در موم و در آله و در او داده اند

که آن مرشد و ده دره قوم را که کسی داده اند که فلک را

تحت فلک درخت که آن غنچه است و در درخت آخر او

لو کجی اود اذک فکاک تحت فک شمس است که ان فک اود

هوتی - فلک زهره است که آسمان را در دست و ده درجه آخر دوم

اور انکو بھی دادہ اند کہ فلک اوحت فلک عطار و ہست کہ آواز

مهر است و ده درجه آخر او را بنقل اده اند چون تمام

اولا لى الپساره حجب و تلبس و عجايب و استم و بولج  
و انكاس و استم و بولج و انكاس و استم و بولج

ایشان تمام میشود باز اعتدال را میگیرد تا قیامت

1890





که آن نیز بترنج نهد و بوقسم بروج و از باب جوه  
 درین طریقت که مصنف بیان میکند **صل** و جرج از  
 حمل شش و یازده و آن خورشید بچین بندازد بعد از آن  
 چون که شش از خورشید بروج که دو نیم بود نامیده یعنی  
 درجه بروج حمل و جرج است که صاحب این فایده است  
 و ده درجه دوم اذان شمس است و ده درجه آخر اذان  
 زهره است و نیز بقول فلان که **باز** در شور و تر و هم **باز**  
 هر دو را اصل خورشید است مراد از اصل اصل خورشید  
 بواسطه آنکه او در نخست اصل است **و** جرج و جرجی و دیگر  
 باز بهرام و بعد از آن خود را در دو مراد و دیگر خود را  
 بواسطه آنکه او در صورت است و ازین جهت که او **باز**  
 بقوامان نیز میگویند **زهره** را اول اذان **زهره**  
 بعد از آن تر و باز ماه به آن **است** در خانه خود از آن  
 رطل و شتری و پس بهرام خانه خود است **سینه**

نور

شمس

شمس را بروج خوشتر آمد بعد از آن زهره باز تر آمد  
**نیز** چون قمر و جرج که از میزان **شتری** آید و پس گویان  
 یعنی ده درجه اول میزان حد شمس ده درجه دوم او  
 حد رطل و ده درجه سیم او حد شتری **صل** چون میزان  
 که از آن حد شمس آید و چون که جوه طلب پیش بروج باز خود  
 آخر بروج و جرج نامید است **نور** میزان اول بود و برین مکان  
 پس قمر که از میزان گویان یعنی ده درجه اول بروج خوشتر  
 عطارد است و ده درجه دوم او و جرج و ده درجه آخر  
 او و جرج رطل **صل** سعا شنبی و پس بهرام بروج که در  
 تقاب تمام مراد از سعا شریست یعنی در عاقبت تر و فلک  
**و** باز در رطل چون که سعا نگاه زهره یا بند سعا در ماه  
 رطل و شتری و پس بهرام **صل** حوت اذان و شمس و تمام حوت  
 که بروج را ده و جرج بهیوی یکدیگر است یک درجه آخر حوت و دیگر  
 درجه اول حمل و بقیه از آن جمعه **صل** باقی جوه که آن یک معلوم شود

است





بر قسم از منزلی نام نهاده اند بناست آنکه قمر هر روز در یکی از منزله  
 منزل میکند که قول اول جلاله و قدس سره منزله اول است که از بطن  
 و الحجاب چون بر شش قمر من منزل ماه بر شمار چهار درگاه  
 ظاهر از شرق چون شود شش بطن باشد از بعد از طلوع بطین طلوع این  
 منزل چنین است که چون آفتاب بر یکی ازین منازل باشد آن منزل  
 مخفی بود از نظر و چون از یکدیگر و آن منزل قمر از طلوع آفتاب از شرق  
 صبح طلوع کند و طلوع آن منزل را در ایضالات کلماتی نویسنده  
 صورت شماره بطین یعنی طلوع بطین روز شنبه است  
 و آفتاب هر منزلی را چهار روزه روز قطع کند و در مابقی روز  
 و ثلث منتهی تمام کند و در سالی تمام منزله را بگرداند و گاهی زیاد  
 از یکروز در منزلی بماند و گاهی کمتر از یکروز منزلی را قطع کند  
 و در صغیر تقاویم بعد از جدول که اکابر جدولی بکشند و در  
 برابر هر روز منزل قمر را در نصف النهار آن روز بنویسند  
 و چون اجداد و مروج از نقطه اعتدال در یکی که ده اند و آن

اول در جدول است ابتدا منازل منزله را بنویسند نقطه کرد  
 و آن شش بطن است و او دو کوکب روشن است بر دو شاخ  
 حمل یکی در جانب شمال و دیگری در جانب جنوب و آن یکی که  
 در جانب جنوب است ستاره خورشید است و بطین  
 و آن ستاره است مانند سه یا بر شش حمل بر شش یا بر  
 چهار زنی و در آن نقطه و جمعه بعد از آن در آن  
 و سیوم از منازل شریعت و اهل قمر او را بر وین گویند  
 و این شش ستاره است بر دایره حمل چهارم دور  
 و او ستاره است روشن چشم شرقی نور و بدری  
 و از خط اول یا همین القوسی گویند و با او ستاره و گاهی بسیار  
 بر یک حمل هر دو به الی اهمیت نجم نقطه بسیار ستاره است  
 نزدیک سر جوز ابو شکل نقطه که بر بالای حرف مثین است  
ششم نجم نقطه بسیار ستاره است بر یک پای جوز او یکی از  
 آنها روشن تر است نجم نقطه بسیار ستاره است و نشانه و طوف

چهارم و زبیره و در کفره و مقیم از منازل **و اول**  
 و او دو ستاره روشن است بر دیگر سرجو نام دارد  
 یک که از یکدیگر دورند و هفتم **و دوم** ستاره است  
 بر سینه سرطان و میانه ایشان **و چهارم** و دیگر معلق است  
**و پنجم** و ستاره است بر جوشم اسد از یکدیگر  
 اندکی و در هفتم **و چهارم** ستاره روشن است بر جوشم  
 اسد و از دهم **و دوم** ستاره است یکی از دیگر و در  
 بعضی گفته اند که بزرگ اسد است و بعضی گفته اند که در  
 آخر است و در دهم **و یک** ستاره روشن است  
 و بر حوال و پنج ستاره ثابت و او را قلوب اسد گویند  
 باز و اندکی که با جبر است **و بعد** و اما که بر جوشم  
 و سیزدهم از منازل **و اول** و پنج ستاره است  
 که او را جبر میگویند و گفته اند که در کمال اسد است  
 و پیش از آن است که او سیکست که عروج میکنند

و از وقت است چهاردهم **و اول** ستاره معروف است  
 که در صورت و گفته اند که او سیاق است و این چهارده منزل  
 شمالی اند و از هفتم **و اول** که سیاق است و از یکت بر  
 دامن عذرا و بعضی گفته اند که در مقیم است و زبیره یکدیگر  
 اکلیل **و ازین** قول نیست که در قیل و شایسته از منازل  
**و اول** و او دو ستاره روشن است و او را زبیره میگویند  
 یعنی و شایخ عقرب و دیگران نیز خوانند و در یک  
 نیزه از یکدیگر دورند و هفتم اکلیل چهار ستاره است از  
 یکدیگر دور بر روی عقرب **و در** کانی بعد قیل و شایسته  
 از قیل و بیلده یابی راه **و پنجم** از منازل **و اول** و او  
 ستاره است و روشن و در پنج و دو ستاره خورد و با  
 از شایکی بر فوق او و دیگری در تحت او و او را قلوب العقرب  
 گویند و از دهم **و اول** و ستاره روشن است و از یکت بر  
 دامن عقرب و ازین جهت او را شایخ عقرب میگویند و هفتم **و اول**



هشت ستاره است چهار زان بر کاه کشت و چهار دگر  
 بر فلج او نیست و یکم **بعضی** گفته اند که این کت و یکم  
 از کواکب اجنبی گفته اند که شش ستاره است مثل کاهانی از کواکب  
 خارج شده که بتفصیل بنویسند **اولین** فلج و دوم  
 از جناب سرحد و رسته است **بعضی** بعد از دوازده چهار منزل سعد است  
 خیال اولی **سعد** و دوم **سعد** و سوم **سعد** و چهارم **سعد**  
 و چهارم **سعد** خوانند و نیست و دوم ازین ستاره  
**اولی** و او دو ستاره که یک است و بعد از آن  
 یک دیگر که یک باشد و در نظر و بود و شش جدیدی اند و بر بالای  
 یکی از این یک ستاره خور و یک است که میگویند که آن مثل  
 کو مغلط است که از **سعد** و یک دیگر **سعد** و **سعد** و **سعد**  
 خود است که از یک دیگر بر این ستاره ای فلج و در نه تپه  
**چهار** ستاره است و در یک و یکی روشن بر دنبال  
 بر یک صورت و نیست و یکم **چهار** ستاره است و

درست

رست و لو که پای بطای اند و کواکب سیاهی او را سعد خوانند  
 با نفع و مقدم و را **خا** چون که شش تو خور است و شش  
 چست و ششم از منازل فلج **سعد** و نیست و نیست  
 فلج **سعد** است و هر یکی ازین و منزل و کواکب که نیست  
 بعد میان هر یکی مقدار نیزه باشد و در تقویم که بتفصیل لفظ  
 فلج از اسم ایشان حذف کرده اند نیست و ششم  
 ستاره است و شش و در میان کواکب بطین و درین  
 سبب و در این هر یک گویند و کواکب که در کواکب بسیار  
 و انحراف را چهارده منزل است و ایشان جنوبی اند و شش  
 منازل نیست شش باشد بر نه سبب و در این منزل  
 رفته اند که منازل نیست و است بواسطه آنکه در هر  
 هفت روز و روزی تمام می کند و هر روز و منزل می باشد  
 تمام کرده و حذف مباحث ارقام و علامات و مختصات تقویم  
 اما چون در اکثر اوقات تقویم اوج و حقیق کواکب سیاهی

و مصنف رحمه الله علیه بیان آن نکرده مناسب بود که الحاق  
بیان آنرا بدین بابحت **البکر** اوج و تحقیق کباب  
مقتل ثانیه میسر میکنند و مقدار سیرایشان فطرتی که خود  
بصورت حق الله علیه در رساله فی فعل نوشته اند آنست که  
در هر دو هزار سال یک برج قطع میکنند و در هر صد سال  
یک درجه و نیم و در تاریخ سنسنت و خمین و ستائیم  
که تحقیق مواضع او عبارت نموده اند در رساله مذکور نوشته اند  
اوج زحل مرده درجه فوس و اوج مشتری در اوج درجه  
سنبله و اوج مریخ در مفعده درجه اسد و اوج شمس  
عبرت و هشت درجه جوزا و اوج زهره در مچکده  
جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب و اوج سیاره در  
شرح رساله مذکور چنین نوشته اند که آنچه یقین فرموده اند  
من قیاس و تخمین آنست که در برج شش هی که حکیم خاتم بنام  
سلطان جلال الدین ملکشاه تمام ساخته شده است و آنچه

برصد جدید المیانی یافته اند که تحقیق آنرا ثبت آنست که در  
سال سیصد و چهل و دوم ملک المی اوج آفتاب در دوم درجه  
سرطان و اوج زحل در هجده و یکم درجه قوس و اوج مشتری در  
اول درجه میزان و اوج مریخ در سیصد و یکم درجه اسد و اوج زهره  
در پانزدهم درجه جوزا و اوج عطارد در چهارم درجه عقرب  
بوده و در باب فضل و دانش و اصحاب عقل و پیشه دینی  
و در کار ریاض الفی یکی را اعتبار بسیار میکنند پس واجب  
نمود که اوج مذکور که تحقیق مواضع او عبارت نموده  
و این چنین است که در اول محرم سنه سیصد و شصت و تقویم  
هجری اوج شمس در دوازدهم درجه و سی و هفت دقیقه و سی ثانیه  
سرطان و اوج زحل در هیجده درجه و بیست و یک دقیقه و پنج  
ثانیه قوس و اوج مشتری در سیصد و یکم درجه و سی دقیقه  
و پنج ثانیه میزان و اوج مریخ در سیصد و یکم درجه و سی دقیقه  
و دقیقه و پنجاه و نه ثانیه جوزا و اوج عطارد در چهارم درجه



و چهل دقیقه و دوازده غریب و چون کوی در اوج خود باشد  
 قوی و خوشحال بود و چون بحضرت آید ضعیف و بد حال گردد  
 و حضرات کو اکبر بنای مقام اوج ایشان باشد  
 بهمان درجه و دقیقه و ثانیه اوج مثلا اوج زحل در  
 درجه و هفت دقیقه و پنج ثانیه قوس است حضرات او درجه  
 درجه و هفت دقیقه و پنج ثانیه خور خواهد بود و همچنین قایل  
 کن حضرات کو اکبر بقدر این عطا ده که او را در اوج  
 بود و ثلث اوج او چنانچه این دایره معلوم شود بود



تمام و اوج قدر اجتماع  
 و استقبال و حضرات  
 او در دو تریج افتاد  
 چنانچه بطریق متقابل درین  
 دایره مرقوم شد و اوج  
 و حضرات کو اکبر بر قاضیه



حضرتین تو سید بشن و تم اول رقم اوج و آن باشد  
 یک رقم حضرت آن **حدا** باشد دوم رقم کوکب سیم رقم شب  
 یا روز چهارم رقم روز هفتم رقم ساعت ششم رقم دقیقه  
 برین صورت مثلا **حدا** یعنی اوج شمس شب جمعه  
 ساعت پنج و دقیقه و ربع شده و تحقیق اوج و حضرات  
 لایق برین رساله بنده بیان کرده شد **اختیار است**  
 چون تمام کرد مصنف مباحث مسائل ارقام و علامات  
 تقویم را شروع نمود در بیان اختیار است و اختیار در وقت  
 بر کوکب نیست و در اصطلاح عبارتست از کوکب آن وقت که او  
 بهترین وقتها باشد که یافت که آن وقت آنرا و قضا آنرا  
 موافق مقتضای بود و در این مدت که آن وقت طلب کند  
 و هر شخصی که هر روز یا هر هفته بیکر آن رجوع نموده آنرا  
 اختیار با اختیار نباشد و در اختیار است اشغال دیگر چند چیز  
 را رعایت نماید نموده اول آنکه قمر خوش حال باشد دوم آنکه

صاحبخانه قمر خوشحال باشد **سوم** آنکه گوئی که آن شغل  
 باو باشد خوشحال بود چهارم اگر طالع وقت خوشحال بود و هم  
 قاضی که آن شغل منسوب باو است نیز خوشحال و خوش حالی گوید  
 آنست که سعد باشد و قوتهای که ذکر بعضی از آن کرده شد  
 از آنست باشد و خوشحالی بویست آنست که زمانی باشند از  
 خوشی ناظر باشند بدین سهوه و بد حالی گوید بویست  
 قیاس برین معلوم شود و اگر صاحبخانه قمر بد حال و نحس باشد  
 صلاح قمر فایده رسد و اگر صلاح خوشحالی قمر غیر شود  
 سجدین باید که در طالع یا عاشر باشد و در اختیارانی که در  
 کنند اولی آن بود که طالع و موضع قمر بروج نهاری باشد  
 و اگر در شب کنند باید که بروج لیلی باشد و باید که قمر تحت الشما  
 و در مجامعه کیمه و نه در طریقه محو و محو بین النجین  
 و فالی البیر نباشد و باید که نیرین هیچ کدام در طالع نباشند  
 و در امور که در کوشش از آن باشد باید که قمر نحس بود و در

و در امور که مطلوب است ترش باشد باید که فالی فوق الاضلاع  
 قمر متصل بکوی باشد که آن شغل لیل باشد و عاشر باشد و باطل باشد  
 و در شغل موضع قمر و کوی که قمر متصل باشد باید که حساب آن  
 شغل باشد چنانچه منصف در اختیارات اموری که مذکور شد  
 کرده **فصل در بروج** چون مایل شغل که تحت اختیار واقع  
 شود اختیار را در بروج اختیارات اشغال دیگر مقدم داشته شود  
 چون بود و در بروج ثابت ماند چنانچه در بروج اختیار خوا  
 بود که اگر بروج ثابت ثابت بود و دوام است و این  
 قمر مقصود است ازین شغل و بدترین بروج ثابت بدین  
 شغل است بلکه در بروج متقلب باید و مناسب  
 آنست که ماه در بروج متقلب باشد تا این شغل بود و تمام  
 رسد و اگر در بروج دو چندین باشد و قمری کند و نیز  
 نظر کند شاید در بروج آنست که قمر متصل بر بروج باشد  
 چون اگر گوئی میباید زمین است و اگر متصل بتری اعطای



بودند تا لازم است که آن اتصال بنظر تدبیر ثالث  
باشد بایدست نیز وقت پوشیدن هم برین اختیار گوشت  
و فصل پوشیدن جائه نیز باید که بهین اختیار عمل کنند تا  
ثبات او دوام نیابد و پیش و شای زینتی باشد که اگر  
یا ترجیح یا معایله یا تمکین باشد یا در اجتماع یا استقلال  
و دلیل آن باشد که آن جامه را بهیچ کس نه شوخص اجتماع و استقلال  
که دلیل آن بود که حاکمیت آن جامه را با خداوندش و کوه  
نمند **و جامه** و کفی رای رفیق جام ماه باید باشد  
و در نور چشتری باید و در نور کسب بودست یعنی در  
جام ماه در جائه ترجیحی باید بود و اگر یک ضلع ترجیحی است  
و دیگری آن و در دو جامه مناسب است و همچنین است  
مشتی و اگر در ترجیح کسب باشد نیز مناسب است چون او  
آنست است لیک اندر ترجیح ابی به بخراین اختیار ترجیح  
و این است که درین مثل ماه در برج ابی باشد و سطرانکه

مکاشه

نیز تر کشیدن نیز در برج ابی مناسب است **و در برج**  
و در کفی یای شرکت و ترجیح و در برج و در کف با ترجیح ماه با  
برج و در چهرین و درین اختیار و در برج و در چهرین بود  
این می باید که شرکت و ترجیح میان دو کس واقع میشود  
برج و در چهرین نیز هر کس از دو حالت چنانچه بود که در  
مناسب باشد و صاحب اختیار است ملائیم چنین گفت  
که در شرکت باید که طالع و خانه ماه و در چهرین باشد و بعضی  
است و بعضی را نیز زود داشته اند اما جزو دلیل و سطران  
و سطران دلیل شخصیست و منفعت است و دلیل سطران  
در حدی دلیل آن بود که هر دو از یک کس باشد و در ترجیح  
یا یک کس یا در برج ثابت بود و درین میان بود و است  
از ده درجه تا بیست درجه یافته از اتصال شعاعی  
و باید که قمر متصل بعدی باشد و بهترین نظر در شرکت  
آنست که شعاع با قمر باشد و طالع یا طالع باشد و سطران





از کبریا تا بخت درجه و باید که قدر در خوش و محنت باشد  
 و کوکب یا کیم کوکب است که طالع و بخت باید که بر برج  
 باشد و محراب کوکب باشد که با بر طالع و بخت بر  
 باشد که عطا و روز در خطی بود چنانچه خانه یا سر  
 یا منتهی یا احد یا وجه او باشد که عطا و در خطی  
 بود و بود باید که عاشر طالع بر برج بود که عطا و روز  
 وی حفظ باشد و باید که عطا و بر برج و در خطی  
 بود و محراب باشد و باید که ماه یا عطا و باشد و اگر  
 کتابت و شوق از برای حاجت باشد باید که ماه  
 متصل باشد به الم کوکب که از مدلول و طلب حاجت  
 کیم چنانچه معنی بیان می کند و روز و نام و بخت  
 نظر آفتاب باید و ماه اگر خواهد که کتابت به طالع  
 رشتد باید که قدر در برج منقلب باشد و ناظر بود با عاقل  
 که کوکب لاطین است و در خوشی و بخت و در شمشیر

بدر نظر سومی شتری هستند و چون نام معلوم و قضایه  
 و سادات و شمشیر باید که میان قدر و شتری نظر باشد  
 چون شتری کوکب این طایفه است و در خوشی و بخت  
 سپهر لار سومی پنج باید شتر و اگر کتابت با شتری  
 و سپهر لار فرستد باید که قدر متصل بر برج باشد که این طایفه  
 متعلق بر شمشیر و در خوشی و بخت و بختان نیک باشد  
 سومی که این و چون کتابت بخواند و ده مقامان و در  
 نشانیان فرستد ماه را باید که بر جل نظر باشد و ساطع  
 این جماعت تعلق بر فصل دارند و در خوشی و بخت و زمان  
 تا بخت شتر زهره نظر و اگر نامه بزبان و اعرادان و طربان  
 فرستد باید که قدر و طربان زهره باشد چون زهره کوکب این  
 جماعت است این نظر باید که بی تلبیس همه کتابت باید و این  
 و در خواهی و در تصدیح از مقابل حذر کن و در برج  
 یعنی نظرانی که تعیین نموده شد میان قدر و کوکب و در میان

که قبلیت باشد یا قسری چون ایشان نظر در حقیقت اند و قریح  
 متعادل باشد که ایشان نظر در شمی اند پس ایشان دو نظر فایده حاصل  
 شود و ازین دو نظر ضرر و تصدیق و چون قرآن بگوید که انکس  
 نخست و باکو که بعد صعد و او را قراوی نیست در سعادت  
 و خوشی و مصطفی تعرض او شد **بنا نهادن** اختیار و بنا نهادن  
 که بود در بروج ثابت تا به آخر ایوب چنین گوید که در زمانه ما  
 باید که ماه در بروج ثابت باشد و بهترین است و نور نیز  
 نیک است و قمرانی گوید که ماه باید که در بروج و جبین  
 باشد و بهترین آن سبیل است و صاحب اختیار است علامه  
 گوید که ماه در بروج ارضی مناسب است و باید که شب و قمر  
 و روز تحت الارض باشد و از هر دو روی بشر و فایده خدا  
 خاندان و ظاهر بود با و بنظر قریح که این نظر دلیل بقای آن ملک  
 باشد و باید که او تا زمانی باشد از محسوس خاصه و در واقع  
 که ماه باقی المیزان و الجدی نباشد که بدترین چیزی در اختیار

مارس

جبارت این است **هم** بوی تازه نظرش که بود بروج  
 خاکی خوش و می باید که قمر باطل باشد بگویند آن کوکب  
 بروج خاکی باشد و کوکب یا حکیم در کنایت فعل گفته اند که در زمانه  
 می باید که قمر بروج ثابت باشد مثل بگویند که در بیت شرف  
 خود باشد یا در بروج ارضی بود و این نظر باید که شکی نیست  
 معادله باشد و درین اختیار چند چیز ملاخص می باید که در اول  
 باید که میان زمین و فصل و فصل و فصل باشد و هم اگر قمر باطل  
 و لب باشد سیوم اگر فصل در وقت زانو تا و نباشد تحقیق  
 و در این که اگر آنجا باشد دلیل آن بود که آن تمام شود اگر  
 تمام شود خداوندش بویستد و بروج بود و از خداوند و  
 بیاقت استیلا بخراب شود و تمام آنکه خداوند خدا  
 قمر باطل بود و در حال نجوم اگر خداوندش خاندان تحت الشعاع  
 یا نحس نباشد که اگر چنین باشد خداوند آن مهارت برود  
 قبل از تمام آن ششم اگر مریخ را در زمانه ما در هیچ حصه نباشد



و اگر او را نظری باشد باید که بر هر دو شرط آن که آن نظری  
باشد زیرا که میان برج و زهره آنست پس اگر او خالی باشد  
از نظر زهره دلیل قوی و روشن آن نباشد **نشان**  
در ضایع قوی به بندی رای برج خاک طلبی قرار جانی  
نظری سوی گویند خود تا معلوم شود در وجود  
و بگویند آن نظر و بگویند یک باید بدستی نظری  
یعنی در ملک خودین باید که قرار در برج خالی باشد و تا  
نموده بعدی که آن مشرقیت یا زهره و اگر ناظر محل  
باشد نیز ضایع است اما می باید که آن نظر قدیس باشد  
یا استقامت و زحل باید که در خانه های خود باشد و برج  
و باید که رابع طالع و خداوندش معهود باشد و ماه  
وسطا التمام باشد و شرط خود بود و طالع وقت و قمر هر دو  
از نحسین خالی باشند **نشان** و در دستان نشانی  
باید بنام ترا می چه چراغ ماه باید به برج ثابت در

در

که گویند بعد از ماه نظر و بجهت درخت نشاندن باید  
که قمر و برج ثابت باشد و صاحب اختیار را تملایم  
کویند که باید قمر و برج ماضی ارضی بود و طالع برجی از بین  
برجها باشد و باید که ماه ناظر بود بگویند سعدی و محمد  
الباقی گویند که اگر ماه در طالع باشد و درخت نمودن  
آید باید که اتصال او با سعدی بود که آن سعد در طالع  
یا در خانه شیر یا در شرف باشد و بود که زحل قوی حال  
بود و را و تا و یا در حایل از تا و و قدر باید کرد  
از آنکه زحل متصل بگویند باشد که آن کویند هر دو شرط  
باشد که اگر چنین باشد در خشتی که باشد باشد و خشت  
برضایع شود و باید که خداوند خانه ماه در اخراج باشد  
که چنین گفته اند که اگر ایام سال واقع باشد و درخت  
از میوه آن درخت نخورد **نشان** و خیار اگر کهن  
مداخت و آنکه یک وقت وساعت را به طالع

بجای خاک و در بر طالع بود باشد تا آنکه معنی در اختیار  
زراعت کردن باید که قدر بروج خاکی باشد یا در برج  
مرطبان و صاحب اختیار است طالع گوید که در زراعت  
کردن ماه و خداوند طالع باید که در بروج منقلب باشد  
و طالع بروج دو جسدین باشد و خداوند طالع بر طالع  
از نحوس مناظر بود بطلان و اجزاء باید نمود از آنکه  
نحوس را بصاحب طالع نظری باشد زیرا که دلیل آن  
بود که زرع را آفتی رسد **و تعلیم** و تعلیم  
می بری فرزند اندرین اختیار میکنند جای مودر  
بروج باوی حوی و دنیا می نقوس و سبیل بوی بطلان  
بدوستی نگران هر دو شان از نحوس کرده که آن  
یعنی چون فرزند تعلیم دهند باید که قدر بروج باوی  
در نحوس را در سبیل یا کشند و مناظر بود بطلان و مناظر  
تثلیث یا کشند و قدر و غطا در هر دو از نحوس

خاکی باشد **و تعلیم** و تعلیم چند قسم است و باین اختیار  
هر یک از اقسام مشهوره آن لازم است **اول** تعلیم  
بیشتر باید که ماه در حمل یا ثور یا جوزا یا میزان  
یا حوت یا سنبل بود و اگر در دیگر بزها باشد هیچ نیاورد  
دوم تعلیم سازه و درین امر سه چیز ظاهر باید نمود اول اگر طالع  
جوزا یا میزان یا کدو بود زیرا که نفوذ قوتی بر او دارد و این بروج  
هواشانی اند و دوم اگر ماه متصل بود بطلان در این بروج یا یکی ازین  
دو که در نحوس شده باشد و یکی که متصل بود و اگر این بروج نیز بود  
باید که ماه در زمانه زهره باشد متصل بطلان و یا در زمانه عطارد  
باشد متصل بمرکب سیخم آنکه زهره و عطارد و ماه در وقت  
باشند از اول ماه و از بروج سیخم و تعلیم و از بروج درین اختیار باید  
که عطارد و سیخم و متصل بشیر و هر دو در او تا طالع باشد  
و طالع و قوس سبیل باشد و صاحب اختیار است طالع گوید  
که اگر عطارد یا خداوند طالع در بروج و استی بود دلیل است



بر کمال علم و ادب و اگر هیچ در علم نباشد و اگر شمس علم شود و اگر در علم  
در علم بود هر چه بخواند و اگر شمس کند **در علم** خود در علم  
فرموده و اگر در علم است احتیاط از کسی بود و حیات با هر آنکه باشد  
از بیانی اندر اندم بخانه آبی یعنی چون خواهد که از خود  
باید که ماه در هیچ آبی باشد تا خود را در آن نظر شرح می  
در تمام و در نظر باشد شمس و اگر در تمام چون نظر دوستی بود و در  
دور باشد از مقدار آن کیوان و باید که درین احتیاط قمر باشد  
باشد بهر چه و اگر در نظر باشد باشد یا قمر درین هیچ باطل باشد  
نیز مناسب است اما در نظر فعل بقدر احتیاط باید بود و تحقیق  
ایشان و در هر شمس که شمس در هر فعل او داده اند که چون  
قمر متصل شود و در هر نظر دوستی عمل از او قوی باشد و چون فضا  
می بیند یا شمس بر او ضعیف بود و عمل او **در علم** و در هر  
قوی بگویند که در هیچ با دولت قمر و در هر باقی بگویند  
نخستین و در هر سده هم نوشته و در اختیار برده فریدن باید که قمر

در برج بادی یا در قوس یا در سنبله باشد از شمس و در هر موقوف  
و هر چه ایوب گویند که ماه در برج ارضی یا هوایی باید که جدی و قمر  
در هر برج باشد یا در هر محل و قمر در هر برج است که آن برج  
بر صورت مردم باشد و قمر را گویند که در حوت و در  
و صاحب اختیار است علامت گفته است که باید که طالع و خداوند  
و قمر و خداوند خانه قمر از شمس سلیم باشد و خداوند ساسی  
طالع را باشد از طالع و صاحب و اتصالی باید و در هر ایوب  
گویند که برده که در دست شمس و قمر و قمر و قمر  
مخفی باید که بخزند که طالع و خانه ماه نیمه خنجر باشد  
**و جماعت کردن** و در هر قمر یا حیات رای آتشین  
برج نیز قمر را بای چون خوانند که قمر یا حیات کند یا حیات  
قمر در برج آتشی باشد که بر طبعه رحمت و صاحب شمس و قمر  
گفته است که قمر باید که در برج هوایی باشد بعد از آنکه  
و حیات در هر جای نیست تحقیق بر دست و صاحب است

بدان انسان متعلق باشد و در صورتیکه یک یا این همه  
 نباشد پاک گردانده شود و در آن هنگام نظر از روی دوستی  
 و باید که قدرین اختیار نظر سعدی شود و در آن صورت اما اگر  
 مریخ بتوسط تیش یا قوسین نظر باشد و در خلی تیش چون  
 ریختن بدو مناسب است و نیز باید که قمر ناقص التور باشد  
 و در گیتی ای اختیار در ماه در برج عقرب بهتر است و نیک است  
 و در چنانکه در سحر و جادو نیز در اختیار نماید  
 که قمر در برج ثانی بود چون مریخ در ثانی باشد و در برج آبی بود  
 چون بر دریا باشد و بهتر است که در برج عقرب باشد  
 که ماه متصل بود بشری و اگر افتاد بر مریخ شود باشد مادر  
 مقابله ایشان دلیل بر کشتن باشد قمر از برج و طالع دوش  
 پاک یا بنده نعم و شمش و باید که ماه و طالع وقت در دوم و قمر  
 و انهم او از نحوس فانی باشند و خداوند طالع باید که از نحوس نیز  
 فانی باشد و نحوس باید که از ماه و طالع ساقط باشند و باید که

در قمر

در قمر سقی بود و خداوند هم سعد باشد و در طالع بود و ماه  
 در طالع باید که سیم یا در یازدهم یا در بیستم یا در سی و ششم  
 طالع و خداوند خانه ماه در او باشد و باید که سیم یا در بیستم  
 اختیار را چند چیز اختیار نماید و اول آنکه خداوند طالع از  
 طالع و خداوند خانه ماه از ماه ساقط بود و دوم آنکه عطارد  
 و ماه تحت الشعاع یا در بیستم طالع یا در دوازدهم او باشد سیم  
 آنکه ماه در مقابل یا در تقارن یا متبع نحوس باشد زیرا که نظر  
 نحوس ماه بر تو باشد از نظر ایشان بطلان قمرانی گویند که  
 قمر متصل باشد و دلیل آفت باشد از دوران یا از باد شاه  
 یا از آفتاب چنانکه ماه در و در طالع بود که آن دلیل بر  
 راه و دوری مسافت باشد و سیم آنکه ماه در طالع باشد که آن  
 دلیل بر یاری بود و در راه ششم آنکه هر دو نیز از طالع ساقط  
 یا از یکدیگر دور که آن دلیل بر درازی فراق و دوری مسافت  
 باشد **بشر و آجال** و در شهر اندرون روی از راه باید که

بروج ثابت ماه



چون خواهند که در شهری رود باید که در بروج ثابت باشد  
 و چون اراده کردند توفیق کرده باشند باید که در بروج است  
 باشد و از خداوند تبارک و تعالی بود **طالع** و قیام و قیام  
 مسعود تا بود جمله کار تو محمود و باید که طالع قیام  
 و خداوند طالع و دوم و از آن خوش حالی بود که سعد مسعود  
 و خداوند دوم باید که گوئی سعد و فوق الارض باشد و اگر  
 بود باید که بطالع یا بخداوند طالع ناظر بود بنظر دوستی باید  
 که قمر و خداوند خانه او تحت الارض نباشد که آن دلیل  
 خوف و دشواری گامی بود که در آن شهر نخواهد کرد اما  
 خواهند که در آن شهر کارهای مخفی کنند باید که قمر تحت الثنا  
 بود و خداوند دوم راجع یا مقیم یا تحت الثنا نباشد  
 که اگر چنین باشد زود از آن شهر باز گردد و در آن شهر  
 سودی نکنند و اگر قمر با زحل باشد دلیل دشواری و محنت  
 بود و اگر قمر با خداوند ثانی یا خداوند ثانی با عطارد

یا بروج بود ناظر باشد از سیاح و دلیل حاجت بود و اگر  
 زحل بجای بروج باشد دلیل کفر بود و در آن کار که خوا  
 کرد و اموال بسیار ضایع شود و اگر بروج با ماه بود  
 در قیاس با بروج از قیاس با ماه باشد دلیل محنت بود  
 از آنست **ماجرای بروج** با یکی که تو حاجتی داری حاجت  
 را چه عزم می داری باید از همه گرفته باشد زین  
 بروج ثابت که نه در جسدین یکایک خوش باشد باید  
 در روز و سعادت گرفته کارش نوز و در حاجت  
 خوشتر قمر باید که در بروج ثابت یا در جسدین باشد  
 و فانی باشد از خوشی و مسعود متصل باشد با نظار چه  
 پس اگر حاجت از سلاطین طلب کند باید که متصل باشد  
 باشد بنظر بهجده و همچنین قیاس کن مدولالت کوکب  
 دیگر را و اگر دلیل حاجت در طالع یا در جبهه شوق  
 باشد اول روز طلب آن حاجت کند و اگر در وسط است

یا میان وسط السماء و موزون دینم روز آن کار تمام  
 بود و اگر در وقت الارض بود آخر روز تا نیم شب بهتر باشد  
 و خوشتر این قیاس کن و در اختیار آن علامت  
 مذکور است که درین کار باید که طالع وقت برج  
 و ماه در نور در وسط السماء و خداوند طالع منقول  
 و ماه زاده النور باشد **علامت کردن** در هر یکی  
 کنی عدلی اندرین کار بایدت جهدی تا بود در برج  
 ماه خالی از خمس و خالی از اگر اه در اختیار دهند و  
 کردن باید که قدر برج ثابت باشد قصرانی گوید که طالع  
 وقت و خانه قمر باید که برج ثابت باشد و بهترین است  
 و عقرب است اما باید که قمر در عقرب باشد چنانچه یوسف گفته است  
 که قمر در عقرب است احوال بد است و بر چهار و دو جسدین  
 نیک باشد خاصه قوس و حوت تخفیف که خداوند این دو  
 خانه در برج ثابت باشد و باید که طالع خداوند شدن

و خداوند

و خداوند خانه او از خوشی سلیم باشد **سور خور**  
 چنانچه سورتان خری فی ذل از خداوند ماه در نور خواه  
 یا باشد و رنه باری بر برج دو جسدین نظر  
 سجد و او را برین در محل سورت خوریدین باید که ماه  
 نور باشد یا در برج دو جسدین منظور بنظر سعدی اما اگر آن  
 سورت بجهت یواری خرد محمد ایوب گوید که طالع و خانه ماه کل  
 روز یا یکی از برج دو جسدین باید و حکیم گوید که باید که در  
 حال قمر در برج ثابت باید که قمر در عقرب و دلو و حوتی گوید  
 و ماه انکسین خالی باید و همچنین سادسین خداوند شدن باید که  
 زحل منقول باشد ماه و اگر سورت ریاضت ناکشیده خرد ماه  
 که طالع وقت و موضع ماه نیمه آفرین برج است باشد که خوا  
 که نهاده آن سورت زیاده شود طالع وقت برج دو جسدین باید  
 بجهت بار کشیدن خرد طالع و خانه نیمه آفرین قوس باید که  
**کودن** و رت ریت تا شکار کنی گوش تا ساعت اختیار کنی



در مکان جوی جای ماه منیر با یکی خانه از دو خانه تیره و اگر آنجا باشد  
 از جوی تیره مکه هیچ ازین چهار حیوت یعنی در اختیار شکار کردن  
 قمر در قوس یا جوزا یا سنبل یا حوت باید اما اگر شکار در خانه  
 باید که قمر در برج هوایی متصل به عطارد قوی حال بود و صاحب  
 اختیارات علائمه گوید که اگر شکار باز کند جوزا و اگر بچرخ یا  
 کند میزان و اگر بعقاب کند دلو بهتر است از برج دیگر و اگر  
 آنست که طالع وقت برج منقلب بود و قمر صعود و شتر قوی طالع  
 و برج در سابع و دخل ساقط و زهره در یکی از اوتاد یا در مایل الاوتاد  
 و بهتر آنست که در مایه دم بود و اگر ماه بنهره ظاهر بود نیابت نیک  
 و در آن شکار زیاد بسیار حاصل شود و باید که ماه منور باشد  
 از برج خمر یا توب که دیگر اگر ماه در طالع بود دلیل آنست که شکار زیاد  
 و باید که گوئی که ماه بدر متصل شود در مایل الاوتاد که اگر چنین نشانه  
 آن صید قوت کند و اگر ساقط بود دلیل بر وزن آن صید باشد  
 بلکه اگر ماه بسته راجع باشد البته بران صید مفر نیاید و حد باید

از

از آنکه طالع برجی باشد از برج آتشی که اگر چنین باشد آن صید ط  
 شود و جرات کند و اگر شکار در دریا کند باید که طالع برج حوت  
 باشد و گوئی که گوید که حوت در آب باشد و غذا و زطالع و ماه  
 برج آبی باید و ماه بنهره و خانه خود ناظر و ناظر عطارد و یا جوزا  
 باید و مناسب آنست که مرغ در برج آبی و زهره در مقابل او بود  
**و دلیل که اکبر در هر یک از این کتب بگوید که بسیار است**  
 بر توجی از الوان و صفی از اضافه آن و در آن و در آن ایشان و در  
 و کتب و مصنف بیان بعضی از آن درین چند بیت که مرقوم خواهد  
 شد که در هر یک از این کتب بگوید که در این احوالی این کواکب  
 که لایق بحال این معال بود ششم و آخر و افلاک را معصفتی  
 داشته است جدا بر فصل کرده علومات او را بیان می کند مرز دل  
 را و دلیل در آن هواد بر دره قین و بر خضای و عقارب و چنین  
 سواد بر پشت یعنی مرز از طوایف انسان چون خوشحال  
 باشد و دلیل بر مکان و آرایش خانه ای قدیم و مردم محله

کوی و در این کتب اگر از روزی که در  
 حدیث در این کتب بگوید که در  
 مکتب روزی که در این کتب بگوید که در  
 در این کتب بگوید که در این کتب بگوید که در  
 در این کتب بگوید که در این کتب بگوید که در  
 در این کتب بگوید که در این کتب بگوید که در





درم مریخ خن و غریزتی گرم مزان حمل خوب باشد عفت اول و ثانیست  
 و از این جهت اول و ثانیست و غریزتی گرم مزان حمل خوب باشد عفت اول و ثانیست  
 و از این جهت اول و ثانیست و غریزتی گرم مزان حمل خوب باشد عفت اول و ثانیست

و سبب انار شری در اجزای دل و لیل است بر آنچه بخورند و خلا  
 بود و طایفه سبب نقلی همای در امور تمام دلیل است بر  
 و جنبه انار در غشاء دل است بر خون طبعی و نظم و مغز  
 و جگر و خلق و رحم و رگهای آمیزنده و از سبب دل است بر  
 که گویست و از رگهای دل است بر سبب دی یا زردی یا کبودی  
 زرد و از جگر و دل است بر آنچه گوید بود و طایفه انار شری  
 بود و طایفه انار شری یا کبودی و دل است بر همه و بی نازدی علم  
 و عدل و باکی و بی نفعی گفته اند که او دل است بر این نوع  
 و اعلم دوم و در است بر سبب ای دل است بر رنگ  
 سبب بی خون و رگهای است و در سبب که در سبب دل است  
 بر انار و سبب رگهای و طایفه که از سبب سبب و وجود  
 و بد حال بکشد و دل است بر انار شری و غریزتی و از ان و سبب  
 و غریزتی و از سبب و دل است بر و لیری و سبب است  
 و در سبب و خلایق سبب رگهای و سبب و از سبب و

البر

درم مریخ خن و غریزتی گرم مزان حمل خوب باشد عفت اول و ثانیست  
 و از این جهت اول و ثانیست و غریزتی گرم مزان حمل خوب باشد عفت اول و ثانیست  
 و از این جهت اول و ثانیست و غریزتی گرم مزان حمل خوب باشد عفت اول و ثانیست

دل است بر درم بلند بالا و بزرگ سروا شود خود کوشی  
 سبب مریخ مریخی و درم خود و علامت بر مریخی و درم  
 با این و دل است بر دل است بر آفرین و قوه و دل است  
 و از سبب و دل است بر درم و درم و با جگر و خوب و خوب  
 و سبب انار کندی و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 دل است بر کوشی و کوشی و کوشی و کوشی و کوشی و کوشی  
 و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 کاهها و با سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 و از سبب و دل است بر سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 متقل و جگر و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 محتاج بود و در سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 آید و از سبب و دل است بر سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 و اعلم سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب  
 رنگ زردی و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب

و این کتاب در بیان فضیلت و جلال حضرت زین العابدین علیه السلام است که در آن  
در بیان احوال و مناقب او آمده است و در آخر آن دعاها و زیارات و اشعار  
که در وصف او شده است و این کتاب از کتب معتبره است و در هر یک از این بابها

و پس بود بر سلاطین و متهران بزرگ که حکما و شوالیان و کربان  
و چون به حال خود دلیلت بر میخاران و بر ایشان دان  
در پستان و رقیبان و از زکام دلیلت نزد وی که  
نارنجی باشد و از نور هوا دلیلت بر مردم بزرگ و وی  
و از خیمه دلیلت بر خود و فهم و کبر و غلبه حسن و عفت  
رضا و طلب پادشاه و جمع کردن مال و همت عالی و از کار  
دلیلت بر آنچه از کسی دشمنی حادث شود و بدست متعلق  
و در چشم و از بختها و دلیلت بر شکر و عمل انار شیرین و پاک  
و خوا و از خواجات دلیلت بر کوفته کوهی اهو و شیر و بیک  
و باز و شایه و آب قیمتی و زنبور عسل و از اعضا دلیلت  
بر جانب دست و از سبزه دلیلت بر حسن و قوت و از دندانها  
دلیلت بر دین نصاری و بعضی گفته اند که بر آتش پرستی و اقام  
چهارم متعلق برین گویند و از بزانت گویند و بهر مردم بزرگ  
سفید و زهره و دلیلت بر نان و خاتونان و سواد و قنات

و خوشتر زبان و اول طرب زینت و حال و اما اگر خوشحال باشد و اگر  
حال او دلیلت بر غمناکی و باده نوشیدن و شطاطت و عواد  
و بدکاران و از دیگرها دلیلت بر رفیع روش از آنها است  
بر جواب و شریفی که گفته باشد و از آنها دلیلت بر بعد از این  
و از خویشا دلیلت بر خوشحالی و گشاده روی و شجاعت و صفات  
و طرب و اول و این و از اول طرب و دو شعر و از اول و شعر  
و اعتباری و از صورتها دلیلت بر صورتی و از صورت  
و خورد و است و پای و بار یکسان و در ارادت و کوتاه  
و از اینها دلیلت بر آنچه خوشبوی و شیرین باشد و غیره و اول  
و شغال و اولی و از چرخ و از حیوانات دلیل بر فاخته و اولی  
و هزار داستان و بدلیل که تو آنچه خوش صورت باشد  
و از اینها دلیلت بر دین اسلام و از اینها دلیلت بر هر یک  
بزرگوار و نکاست دلیل بر دین و از اینها دلیلت بر خلق  
و عطار و چون خوشحال باشد دلیلت بر امتحان و از اینها دلیلت بر امتحان



و متکلمان و اهل حکمت و متبحران و مهندسان و چون <sup>چنانچه</sup> دلیلت بر شاعران و مهندسان و مردم پیوده کوی فکری  
و چون او معترض للمراجعت بر جمیع الوان دلیلت و از  
خوینها دلیلت بر زیرکی و عقل و فکر و حفظ و حرم و خشن  
مکر و صاف و خرابی و سخن و روشی و از سنها دلیلت بر حسن بیان  
بلوغ و از بناها دلیلت بر آنچه ساق ندارد و بوی تر و تاز  
و دامن باقی و کدو کشید و درختان با میوه و گل و گیاه و از  
دلیلت بر بندگان شکایتی و درو باه و بوزینه و طوطی و از  
پایهها دلیلت بر ریختن موی و دیوانگی و لکنت  
زبان و وسواس و بالخیلیا و سر فروتی و از جابهها دلیلت  
بر دیوان خانها و عبادت خانها و خانهای بالا و کتاب  
خانها و از دینها دلیلت بر دین حکما و اقلیم ششم و تعلق برین  
کو کعبه دارد بر جوایس و میل آید رنگ سبزی از خورا  
ق و قمر چون خوشحال بود دلیلت بر خلفا و ولی عهدان و ملوک

زادگان

زادگان و اگر مبالغه باشد دلیلت بر بندگان و خاسته  
و مردم سفلی و عوام الناس و کوه و کان که چهار لایه شده  
باشد و از رنگها دلیلت بر سبزی که بخیلی مایل باشد  
و از صورتها دلیلت بر صورت خوب چشم و شل و از بوی  
پوست و دندانهای کثافته و از خوینها دلیلت بر مردم  
سلیم و آسوده و جریص و ریحی زنان و مردان و مردم  
سخن چین و از بناها دلیلت بر منصب پنبه و کتان و خیار  
و از جانوران دلیلت بر مرغان آبی و دراج و قمری و از  
اعضا دلیلت بر جانب است و معده و شش و کوده و بوی  
و پستان و از جابهها دلیلت بر آبکی و شرابخانهها و از  
و جامها و جوضها و حایطها و باغها و از دینها دلیلت  
بت پرستی و اقلیم هفتم تعلق بدین کو کعبه دارد و مولانا  
خوارزمی در کتابه آثار اشجار از صاحب محل نقل کرده است  
که اقلیم اول از فصل و اقلیم دوم از شمس و اقلیم سوم از عطارد

و اقلیم چهارم از شرقی و اقلیم پنجم از زمره و اقلیم ششم از مغرب  
 از هر جهت و چنین گفته است که قول صاحب محال را که گفته اند  
 والله اعلم بالصواب **انصال باو به نام** چون مصنف  
 اختیارات را بحسب محال قریب آن که تفصیل فالامیخا را  
 بحسب نظرات و انصالات با کواکب میگردانند  
 کند که در هر نظری که میان قمر و یکی ازین کواکب واقع شود  
 چه کار مناسب است کردن و از چه کار را لایقست حد کردن  
 و چون آفتاب نیز اعظم بود ابتدا با انصالات قمر گردان  
**قمر** یعنی قمران ماه با قمر مناسب آن بود که اجتماع قمر  
 عوض اخلاط قمران و این نظرها را بر انظار دیگر مقدم داشت  
 بسبب آنکه گفته اند که اثر قمران عظیم تر است از اثر نظرات دیگر  
 یا آنکه در چون غایت انصال حاصلست او را مقدم داشت  
 و همچنین انظار دیگر را بحسب قریب انصال بر یکدیگر مقدم داشت  
 با خورار و قمر قمران قمر باشد از آغاز کار را بجزر طلب داشت

و از هر جهت

حجامت و فصد بدو در گنجی بر آنها قصد غایت از هر جهت  
 کین کردن باک و در خواسته و فین کردن یعنی چون قمر  
 آفتاب مجتمع باشند حذر باید کرد از آغاز کار را و طلب غایت  
 و فصد و حجامت و نیکت حربی کین کردن و مال و حرام  
 را در فن کردن **قرب** و در قریب کین فانی نظر  
 هر چه خواهی بکن که غایت خطر عرضه کردن بنا به حاجت  
 برای طلب مال و ابدانی جای و چون میان قمر و آفتاب  
 نظر قریب باشد اکثر کار را توان کرد بخصیص عرض کردن  
 یا دانه و اصحاب جاه حاجت و رای و طلب کردن مال  
 و ابدانی منزل و جای **توسیع** باز توسیع سیاست را نیز  
 نیکو بود عمارت را از یک از آغاز کار را در که اندرین وقت  
 به بود حذر و در توسیع آفتاب ماه نیکت ادب سیاست  
 و عمارت و مرتبت کردن جایها بخصیص شخص نگاه و قصر باد  
 و لازم است احتراز کردن از آغاز کار را دیگر **توسیع**



و زینت ایشان نظر باشد دیدن شاه خوب تر باشد  
و ریاست طلب کنی شاید این نظر قدر تو بفراید و میان  
این دو کوکب چون نظر تلیث باشد نیکوتر دیدن سلاطین  
و حکام عالم مقدار و ارباب جاه و مقربان درگاه حضرت پادشاه  
و چون نظر طلب محترمی و ریاست کند نیکو باشد قدر و منزلت  
و جاه و دولتش را زیاده کند **مقابل** و در توانی نظر مقابل  
بر بود ابتدا معامله را خاصه ملک و ضیاع بخردین نیز در آید  
دیدن یعنی چون میان این دو کوکب استقبل شد معامله کرد  
و اطلاق کسب بخردین و دیدن سلاطین و خواجگان با جاه  
و ملک بسیار بود و موجب تباه جاه باشد و ایراد لفظ است  
بجای مقابل النسب بود اما مصنف در آن تسامی نموده **انصال**  
چون فلک زهره بعد از فلک شمس است مصنف بعد از بیان اتصال  
ماه باو اتصالات ماه را زهره بیان میکند **فان** و بود و نظر  
زهره باشد آغاز کار را زهره یعنی چون ماه مقارن زهره باشد

ابتدا

ابتدا و آغاز کار را مناسب بود **تندیس** و در تندیس مرد  
در است نظر و وقت تفریح و شرکت و سفر نیز نیکو بود  
تجارت را و در نظر تندیس که میان این دو کوکب باشد  
نیکوتر تفریح و شرکت و سفر و تجارت و اکثر کارها که در تفریح  
سروری باشد تخصیص نویزین و پوشیدن **نیر** لیک تفریح  
عجارت را و در تفریح این دو کوکب نیکوتر عمارت را  
تخصیص عمارت تره دارا و کارزار و هر جا که شایسته عمارت  
و قاشا باشد **تلیث** باز تلیث سوره را به کاند و خوش  
دلست فره و در تلیث این دو کوکب مناسب است  
و که خدای و عروسی کردن **مقابل** و مقابل بود با شمس  
عجول و در خستادن برید و رسول و چون میان ماه و زهره  
نظر مقابل باشد خستادن بیکه رسول لایق باشد تخصیص که  
آن بیکه رسول بجانب زنان و مطربان و خاتونان رود  
**انصال** و **عطار** چون فلک عطار بعد از فلک زهره است

اتصال ماه را با بعد از اتصال ماه نهمه بیان میکنند **و** ان  
 در تقارن بود قمر با تیز دیدن عالمان به است و در طلب  
 حاجت اختیار نمودن این وقت اگر کسی بخواهد یعنی چون میان  
 قمر و عطارد قرار باشد نیک بود دیدن علماء و فضلا و پرا  
 و طلب حاجت از ایشان و سر کردن **تدریس** و در تدریس  
 ناظرند این دو باشد این وقت خردن دارد و این کوکب  
 چون بنظر تدریس بکشد ناظر باشند جلای او و خوردن  
 مناسب **ترجیع** باز ترجیع وقت تعلیمت هم گنجینه و  
 بهمت و چون میان این دو کوکب نظر ترجیع باشد نیک  
 بود مناظره و مباحثه و تعلیم علوم و قطع محاسبات و ترجیع  
 و بهمت است از نو بریدن و پوشیدن و ابتدای کار را **تثلیث**  
 گاه تثلیث نیک دان هرگاه با بزرگان اگر کسی دیدار و در نظر  
 تثلیث قمر و عطارد نیک است دیدن بزرگان تخصیص نزد او را  
 قلم و نامه و ستاد و بدیشان **مقابل** و در مقابل بود نظر سران

وقت با عالمان مناظره دان و در نظر مقابل این دو کوکب  
 مناظره و مباحثه و مجادله علماء در میان مناسب است تحقیق  
 لفظ مناظره بحسب اصطلاح اصحاب نجوم معادین فکر شود  
**اتصال ماه خجل** چون اتصال ماه را کوکبی که در تحت فلک  
 شمس است مقصوف بیان کرده ابتدا بر محل نموده تدریس فلک  
 را نیز در کوکب یافته معنی میدارد **و** در بود با قمر و ان حل  
 باشد آغاز کار را بخلل خاصه ترجیع و جامه بریدن کار را  
 نویسیچیدن پاک نبود ز کندن کاری همچنین جوی و حوض  
 کندن نیز در نظر و ان که میان رطل و قمر واقع شود آغاز  
 کار را و ترجیع و جامه نو پوشیدن و بریدن و تهیه اسباب  
 نمودن و بفرزفتن مناسب تثلیث و نیک است کار و زود  
 و حوض و نعت کندن **تدریس** با ذکرشان نظر و بهمت  
 کار بند این حدیث پانچس دیدن پر و خواجه و معان  
 نیک است ان و حمایت بستان و چون میان این دو کوکب



نظر قدیس باشد و میان بران و خواجما و دهقانان و اهل  
قلاع و عمارت باغ و بستان و املاک خریدن و بیکن  
**نیز** در نباشد نظر بر بیع نمودن کار بی تصدیق و درین  
نظر توقف در کار و اختیار فراغت و خلوت است  
**تثبیت** و تثبیت میکند نظر و آنکه وقت تجارت و سفر  
و چون تثبیت بود میان این دو کوکب مناسب باشد تجارت  
و سفر و عمارت و ذراعت و بنا نهادن **مقابل** نظری بر آن  
مقابل نیست که از و جزیدی بجاصل نیست و از انظار  
بگو اگر کسی بیاید بر ترانه مقابل او بر ضل نیست و درین نظر  
هیچ کار نباید کرد و تخصیص سفر و نو بردن که اثر این نظرهاست  
و دشمنی است **الصلوات** بر **پیغمبر** و در مقابلش  
بجاء است بود و ترانه اول کار از قلیل و کثیر نیست  
بجاء خود و نیز چون میان قمر و مشتری و ان قمر  
نیست ابداً کار و دیدن و ذرا و اکبر و بیع و سفر

لیدس

نظر قدیس باشد و میان بران و خواجما و دهقانان و اهل  
قلاع و عمارت باغ و بستان و املاک خریدن و بیکن  
**نیز** در نباشد نظر بر بیع نمودن کار بی تصدیق و درین  
نظر توقف در کار و اختیار فراغت و خلوت است  
**تثبیت** و تثبیت میکند نظر و آنکه وقت تجارت و سفر  
و چون تثبیت بود میان این دو کوکب مناسب باشد تجارت  
و سفر و عمارت و ذراعت و بنا نهادن **مقابل** نظری بر آن  
مقابل نیست که از و جزیدی بجاصل نیست و از انظار  
بگو اگر کسی بیاید بر ترانه مقابل او بر ضل نیست و درین نظر  
هیچ کار نباید کرد و تخصیص سفر و نو بردن که اثر این نظرهاست  
و دشمنی است **الصلوات** بر **پیغمبر** و در مقابلش  
بجاء است بود و ترانه اول کار از قلیل و کثیر نیست  
بجاء خود و نیز چون میان قمر و مشتری و ان قمر  
نیست ابداً کار و دیدن و ذرا و اکبر و بیع و سفر



عالی بنو شمس مختاره و درین نظر نیک مختاره و محال  
علا و فضلا در بیان و مباحث علوم **اصحاح پنجم**  
نظر مختاره و نیز بر نوعی انداختن کواکب الملاق می کنند  
و در بعضی از تفاوت و علامت از ای نوعی نویسنده پس لازم بود  
بیان آن کردن و او را تا نظر نیکویند و آن دو نوعی  
اولی تا طریق بودی و آن بودن دو کواکب در دو جانب  
سر سلطان بودی که بعد از آن از سر سلطان برابر  
باشد مثلا کوی در اول درجه جوزا بود و دیگری در اول  
درجه اسد بعد از آن هر یک از سر سلطان یک ربع  
پس میان ایشان تا طریق بودی باشد و دوم تا نظر مطلعی آن  
بودن دو کواکب در دو جانب هر حال که بعد از آن  
از هر حال برابر باشد مثلا کوی در اول درجه قوس باشد  
و دیگری در اول درجه اسد بعد هر یک از ایشان از هر حال  
جدا به پنج خواهد بود پس میان ایشان تا نظر مطلعی آن

مختاره و محال  
علا و فضلا در بیان و مباحث علوم **اصحاح پنجم**  
نظر مختاره و نیز بر نوعی انداختن کواکب الملاق می کنند  
و در بعضی از تفاوت و علامت از ای نوعی نویسنده پس لازم بود  
بیان آن کردن و او را تا نظر نیکویند و آن دو نوعی  
اولی تا طریق بودی و آن بودن دو کواکب در دو جانب  
سر سلطان بودی که بعد از آن از سر سلطان برابر  
باشد مثلا کوی در اول درجه جوزا بود و دیگری در اول  
درجه اسد بعد از آن هر یک از سر سلطان یک ربع  
پس میان ایشان تا طریق بودی باشد و دوم تا نظر مطلعی آن  
بودن دو کواکب در دو جانب هر حال که بعد از آن  
از هر حال برابر باشد مثلا کوی در اول درجه قوس باشد  
و دیگری در اول درجه اسد بعد هر یک از ایشان از هر حال  
جدا به پنج خواهد بود پس میان ایشان تا نظر مطلعی آن



**فی المصالح** جلد بیستم  
کرمی غوغا میل کیم یک سبزه  
غیر از آن ناهنجاری که شایسته است  
طرح کن نشانده که وراثت ان  
باد و خندش کن و هر نفس زندگانی  
مهر چه باقی مانده در گوشه و راه  
خاسته در اینج که تاریخ آن دفتر بدین

وین لشکریان و سپهسالاران و حوستان و سواران  
و یگان برابهایی و در تجفیف اگر بجانب سپهسالاران  
لشکر رود **ترتیب** و وقت ترسیع در آن است **خط** جامع برید  
کنج و **مخبر** و اگر میان این دو کوب **نظر** ترسیع باشد اگر  
بد باشد تجفیف جامع بریدن و کنج بستن و مخور کردن اما  
ساختن آلت حرب و عداوت نیک بود **تثلیث** و وقت تثلیث  
کار اهل سپاه کن و حاجات خویش از ایشان خواهد بود  
نظر تثلیث باشد میان این دو کوب نیک بود کار اهل سپاه و  
و جنگ ساختن و غرض سپاه کردن و حاجت از امر او لشکریان  
و سپهسالاران حوستان و ایشان را ملاقات نمودن **مقابل**  
یک تابش از مقابلت **نظر** از سپاهی و کار او بجز در مخزن  
نبرنده و ترک زانکه محسوس ترست و بزرگ و جوار  
دو کوب در مقابل یکدیگر باشند واجب است حد کردن از  
ملاقات سپاهیان و از ترک کار سپاه ساختن نبوده  
و









خطی - فهرست شده

۳۳۱۴



